

خدمات اجتماعی امام (ع)

دوران بازداری امام ، از تصدی شئون خلافت ، دوران تقاعد و بازنشستگی ، از کار و کوشش نبود ، بلکه وی در این فترت به یک رشته خدمات علمی و اجتماعی دست زد ، که تاریخ نظیر آن را برای دیگران ضبط نکرده است .

امام از آن افرادی نبود که به نیازهای جامعه اسلامی فقط از یک دریچه و آن هم دریچه خلافت و رهبری ، بنگرد و اگر این در را به روی خود بسته ببیند ، هرنوع مسئولیت و تعهد را از خود سلب نمایند ، بلکه او نیازهای جامعه اسلامی را از دریچه های گوناگونی مشاهده می کرد ، و برای خود مسئولیت و تعهد های مختلفی قایل بود ، و اگر بر اثر مزاحمت گروهی ، به رهبری سیاسی جامعه موفق نگردید ، از انجام وظایف و تعهد های دیگر ، شانه خالی نکرده و به خدمات خود ادامه داد .

گوئی امام به حکم سفارش یعقوب به فرزندان خود که " به شهر مصر از یک در وارد نشوید ، بلکه از درهای مختلف وارد گردید " ^۱ از طرق و درهای مختلفی وارد صحنه خدمت گردید . و رؤس خدمات امام در این مدت عبارت از سه امر زیر است .

۱- دفاع از حریم عقاید و اصول اسلام در برابر مناقشات و پرسش های دانشمندان یهود و نصاری و مانند آنها .

۲- رهبری دستگاه خلافت در مسائل مشکل و پیچیده .

۳- خدمات اجتماعی ، که در این "مقاله" به گوشه ای از آنها اشاره می شود .

بطور کلی خدمات اجتماعی در زمان امام در امور زیر خلاصه می گردید و امام در

همه آنها پیشگام بود ۱- اتفاق به فقراء و یتیمان

در این باره کافی است که بدانیم آیه "الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً" ^۲ به اتفاق مفسران درباره امام نازل شده است. هر چند این آیه بیانگر وضع امام در زمان رسالت است ولی وضع امام پس از رحلت پیامبر دگرگون نگردید، و پیوسته از فقیران و یتیمان دستگیری می‌کرد و روح اتفاق‌گر علی در زمان فترت و در دوران بازگشت به خلافت لحظه‌ای آرام نگرفت و دزتاریخ زندگانی او شواهد گویا و گواه‌های زنده‌ای، بر این مطلب وجود دارد که نگارش آنها مایه اطاله سخن است.

۲- آزادی بردگان

آزاد ساختن بردگان از مستحبات پس موجدیست که در اسلام به آن دعوت شده‌ایم پیامبر گرامی فرمود: هر کس غلامی را آزاد سازد، خداوند در برابر هر عضوی از او عضوی از آزادکننده را، از آتش آزاد می‌سازد. ^۳ امام در این موضوع از پیشگام‌ترین افراد بود که توانست از دست‌رنج خود (نهاز بیت المال) هزار بنده را بخرد و آزاد سازد. ^۴

۳- کشاورزی و درختکاری

یکی از مشاغل امام در عصر رسالت و پس از آن، موضوع کشاورزی و درختکاری بود، و بسیاری از خدمات و اتفاق‌های خود را از این طریق انجام می‌داد و املاک زیادی را وقف نمود. امام صادق (ع) می‌فرماید "كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَضْرِبُ بِالْمَرْوَةِ وَيَسْتَخْرِجُ الْأَرْضِينَ" امیر مومنان، بیل می‌زد و نعمت‌های نهفته در دل زمین را استخراج می‌نمود ^۵ و نیز آنحضرت می‌فرماید: در میان کارها، کاری در نظر خدا، محبوب‌تر از کشاورزی نیست. ^۶ در این باره کافی است که یک قلم از فعالیت‌های کشاورزی امام را نقل کنیم.

مردی می‌گوید در خدمت امام یک "وسق" ^۷ هسته خرما دیدم، گفتم مقصود از گردآوری این همه هسته چیست، فرمود همه آنها به اذن الهی، درخت خرما خواهند

شد، راوی گفت امام همه آنها را کاشت و باغستانی از آن ترتیب داد و همه را وقف کرد.^۸

۴- حفر قنات:

در منطقه‌ای مانند عربستان که دارای هوای گرم و سوزان و کم آب است، حفر قنات، بیش از موضوعات دیگر حائز اهمیت می‌باشد.

سرزمین‌هایی که بدون جنگ و خونریزی در اختیار مسلمانان قرار گیرد، قسمتی از "انفال" است که مربوط به مقام نبوت می‌باشد، و پیامبر گرامی باید از آنها به نفع اسلام و مسلمانان استفاده کند. و چه بسا در اختیار افراد بی‌بضاعت بگذارد که در آنجا به امور کشاورزی و استخراج قنات مشغول شوند.

امام صادق (ع) می‌فرماید پیامبر گرامی (ص) زمینی در اختیار علی گذارده و امام در آنجا چشمه‌ای استخراج نمود، و آب بسان گردن شتر فواره‌وار بالا می‌رفت. امام نام آنجا را "ینبع" نهاد فوران آب مایه چشم روشنی اهالی گردید، یک نفر از آنان به امام بشارت داد. امام در پاسخ او فرمود این آب، وقف زایران خانه خدا و رهگذرانی است که از اینجا می‌گذرند، و کسی حق فروش آن را ندارد، و هرگز فرزندانم آنرا به میراث، نمی‌برند.^۹

هم‌اکنون در طریق مدینه به مکه منطقه‌ایست به نام "بشرعلی" که امام در آن نقطه چاه زده است.

از سخنان امام صادق (ع) استفاده می‌شود که امیر مومنان در راههای مکه و کوفه، چاه‌هایی استخراج نموده است.^{۱۰}

۵- مسجد سازی

معبد سازی و تعمیر مساجد از نشانه‌های ایمان به خدا و سرای دیگر است. امیر- مومنان مساجدی را بنا نموده است که تاریخ نام برخی از آنها ضبط کرده است.

۱- مسجد الفتح، در مدینه ۲- مسجدی در کنار قبر حمزه ۳- مسجدی در میقات

۴- مسجدی در کوفه، ۵- مسجدی در بصره و...^{۱۱}

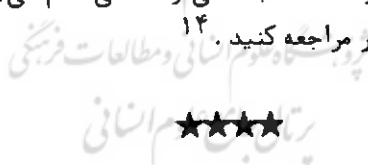
ع- موقوفات

موقوفات و صورت وقفنامه‌های امام در کتاب‌های حدیثی و تاریخی به صورت گسترده، وارد شده است، دراهمیت این موقوفات کافی است بدانیم که طبق نقل مورخان درآمد سالانه آنها چهل هزار دینار بود، و همه آنها در مصارف بینوایان و نیازمندان مصرف می‌شد و با این درآمد سرشار گاهی امام شمشیر خود را برای هزینه زندگی خود می‌فروخت^{۱۲}

چرا امام دارای چنین موقوفه‌ها و باقیات صالحات نباشد؟ درحالی که پیامبر گرامی فرمود هرکس از این جهان درگذشت، چیزی پس از مرگ، به وی نمی‌رسد، مگر این که قبلاً سه چیز انجام داده باشد، ولد صالحی داشته باشد که در حق او استغفار کند، سنتی را در میان مردم رواج داده باشد، کارنیکی انجام دهد که پس از وی باقی باشد.^{۱۳}

امام در مرحله "بنی‌زریق" مدینه، خانه‌ای ساخت و آن را برخاله‌های خود وقف کرد و ضمناً شرط کرد که اگر آنان منقرض شدند، این خانه در اختیار نیازمندان مسلمان قرارگیرد.^{۱۴}

صورت وقفنامه‌های امام درحالی که خود منبع الهام بخشی برای احکام اوقاف است، خود مستندی گویا، بر خدمات اجتماعی و انسانی امام می‌باشد، برای آگاهی از این وقفنامه‌ها به مدرک زیر مراجعه کنید.^{۱۴}



در گذشته یادآور شدیم که زندگانی امام را در پنج بخش می‌توان خلاصه نمود

- ۱- زندگانی امام پیش از بعثت
- ۲- زندگانی امام پس از بعثت و پیش از هجرت
- ۳- زندگانی امام پس از هجرت و پیش از وفات پیامبر
- ۴- زندگانی امام پس از رحلت پیامبر و قبل از خلافت
- ۵- زندگانی امام در دوران خلافت.

از این بخش‌های پنجگانه، چهار بخش به صورتی که ملاحظه فرمودید طوسی مقالات گذشته مورد بحث و بررسی قرار گرفت اکنون وقت آن رسیده است که به تحلیل

جواد محقق (م. آتش)

بزرگترین مادر

ای فاطمه، نمونه‌ی والای مادری
مادر تو بودی و جز تو

کسی نبود

دیگر کسی حسین نزائید فاطمه!

دختر کسی چو زینب تو پرورش نداد

تو، آن زنی که دامن تو مهد عشق بود

دردامنت حسین و حسن تربیت شدند

و آن زینب بزرگ،

که براو درود باد

آری حسن، که با قلم صلح خود نوشت

اوراق زشتکاری و ننگ معاویه

— بی آبروترین ستمگر تاریخ —

دیگر حسین، سرور آزادگان

که گفت

فرخنده باد آنکه بمیرم براه خلق (حق)

هرگز مباد آنکه بمانم بزیار ظلم

فرزند توست آن حسن و این حسین پاک

فرزند توست آن دوا بر مرد راستین

و آن زینب، آن سخنور بی‌پاک دردمند

او نیز دخت توست

آن زینبی که خطبه‌ی غرای او شکست

دیواری سکوت پراز جهل شام را

آن زینبی که با سخنانش یزید را

دربارگاه کبر و غرورش

به خاک کرد

ای فاطمه! بزرگترین مادر

از من هزار مرتبه بر تو درود باد

تاریخ مثل تو مادر، ندیده است

حقا بهشت زیر دو پایت

که مادری

سال هیجدهم — شماره ۴



بحث جالبی پیرامون :

علل کاهش ، کتاب و کتابخوان

منصور رضوی دانشجوی دانشکده پزشکی

نسل جوان به کجا میرود؟

فرزندان قرن بیستم چه هدفی را در پیش دارند؟ این گروه بیمار چرا درمان نمی‌شوند؟ چرا براین زخم‌های دردناک بجای مرهم نهادن نمک پاشیده می‌شود؟ اینها تمام فریادهای ماست

عمریست که فریاد می‌زنیم آه تشنه‌ایم ولی کسی نیست گلویمانرا تر کند موضوع، بسیار جدی است . موضوع سقوط یک اجتماع است . موضوع تنزل کتاب و کتابخوان است که بسیار جدی است و غیر قابل چشم پوشی .

یکی از فلاسفه معاصر می‌گوید: " اگر روزی ظهور افراد برجسته متوقف شود بلا یک وضع عاری از تحرکی، شبیه به وضع بی‌زانس روی خواهد داد و ما نیز در حال حاضر دوران کم تحرکی را می‌گذرانیم . دراین جا سئوالاتی مطرح است:

آیا از یک جوان که تحت عوامل بسیار متعدد و کمرشکن اجتماعی قرار گرفته و وجودش را اضطراب ، دلهره، تشویش و عدم تعادل روانی ، حالات یوروتیک ، واسترس های متعدد اجتماعی فرا گرفته است ، با توجه به محیط خود و نیز باتوجه به گفته دورکیم Durheim (دورخیم) که می‌گوید " انسان ساخته محیطش است ، چه توقعی میتوانیم داشته باشیم ؟

جائیکه برای جوانان سعادت و نیکبختی واقعی، تنها مد پرستی و تقلید از برنامه‌های شناخته شده مغرب زمین و مهارت در رقص و خوانندگی باشد، جائیکه جوانان ما در یک سیکل مرگبار از عوامل بازدارنده محاصره شده اند و هیچ راه گریزی ندارند. آیا اصلاً مطالعه مفهومی دارد؟

در جامعه‌ای که عوامل آسودگی و پیروزی با دستهای خود افراد، زنده بگور شده، و سازندگی و عوامل سازنده نابود گشته اند، کجا می‌توانیم به کمال مطلوب برسیم؟ این سئوالات و صدها سؤال دیگر جوابهایی دارند که، خود نیز آنها را خوب می‌دانیم ولی شاید بعلت اینکه در محیط، استحاله شده ایم یا از ترس اینکه می‌آدا تکفیرمان کنند دم نمی‌زنیم.

ولی نه

ما در این محیط زندگی می‌کنیم و باید سنگهارا از جلوی پا برداریم و دیوارهای قید را خراب سازیم یک عده عوامل هستند که با ایجاد اصطکاک، تحرک، یک سیستم و نظام اجتماعی را مختل و آنرا از جهش باز میدارند و این عوامل مانند زنجیربپاهای افراد آن جامعه پیچیده شده و هیچ راه گریزی برای آنان نمی‌گذارد. و ما و نسل جوان ما نیز اسیر این سلسله پیچ پیچیم.

راستی انگیزه‌ها کدامند؟

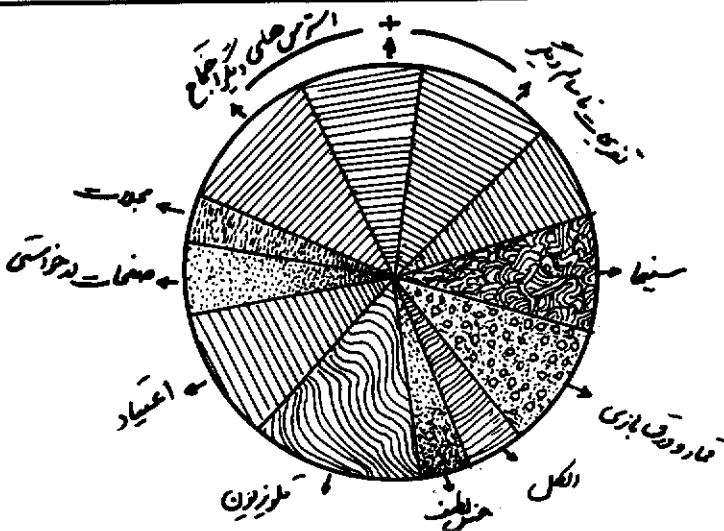


مهمترین عواملی که اخیراً به حد افراط شیوع پیدا کرده و فکر و ذکر افراد جامعهء ما را تحت الشعاع قرار داده اند عبارتند از:

سینما و فیلم‌های مضر - جنس لطیف - تلویزیون - رنگین‌نامه‌ها و مجله‌های سکسی صفحات و آهنگ‌های درخواستی و نوارهای فکاهی، الکل، قمار و ورق بازی، اعتیاد و تفریحات ناسالم دیگر.

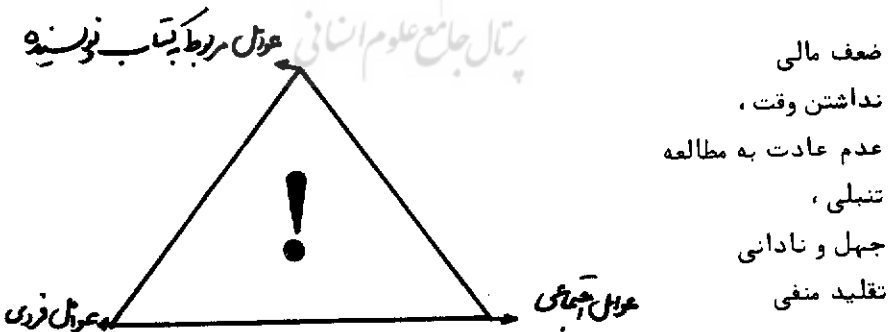
یعنی این‌ها عوامل اساسی تنزل کتاب و کتابخوان در چند سال اخیر است که آنرا در یک نمودار سیکلیک ذیلا نشان می‌دهیم، ولی قبل از هر چیز نایستی عدم تربیت صحیح را فراموش کنیم.

پس اگر موضوع را کلی‌تر مورد بررسی قرار دهیم عوامل فرعی دیگری را هم علاوه بر اینها بایستی در نظر بگیریم. و این‌ها را در هر تیبی از افراد این جامعه باید جداگانه



تحقیق نمائیم . بطور کلی این عامل ها مثلثی تشکیل می دهند که ۳ راس این مثلث را سه دسته اجتماعی - فردی ، و عوامل مربوط به کتاب و نویسنده تشکیل میدهند .

عوامل سابق الذکر	نارسایی چاپ و سبک نگارش
نارسایی فرهنگ	عدم تبلیغ صحیح
برنامه های تحمیل شده	قطر بودن کتاب و عدم نوآوری و اکتفا بمبانی قدیمی
اضطراب های عمومی	ضعف مالی
ورشکستگی اصول اخلاقی	عدم نفوذ اجتماعی نویسنده
و سنت های مذهبی و ملی	بی توجهی به خواسته های اجتماع



از تمام این عوامل مهمتر و اساسی تر ، عدم عادت به مطالعه و تربیت نادرست است .

یکی از نویسندگان معاصر در کتاب خود " جوانی پررنج " می نویسد :

" به احتمال قوی اگر جوانان تحصیل کرده ما به مطالعه عادت داشتند ، از هجوم بیماری آسا به بسیاری از سرگرمیهای زیانمند ، مانند قمار ، مشروب و غیره بمقتدار نسبتارپادی پیشگیری و یادست کم کاسته می شد . در اینجا نیز تکیه ما روی واژه " اعتیاد " تصادفی نیست مطالعه نیازمند به اعتیاد است . مطالعه انگیزه اندیشه است مطالعه به رشد شخصیت و خلاقیت و ابتکار ، کمک می نماید . عوامل دیگر بنوبه خود مهمند .

" کایل هاگرا " و " ویلبر شرام " درباره سینما و تلویزیون چنین می گویند :

به سینما میرویم چون میخواهیم از زندگی یکنواخت روزانه بگریزیم حقایق زندگی را در بازیگران فیلم عریان تر مشاهده کنیم . حالات و روحیات و ماجراهای روابط دیگران را بدون اینکه متهم بغضولی شویم ، از نزدیک ببینیم . و تلویزیون به ما یک نوع سرگرمی می دهد . سرگرمی که کوششی در راه بوجود آوردنش نکرده ایم . اغلب برنامه ها مارا به یک دنیای خیالی می برد . موجب می شود ناراحتی و مسائل روزمره را برای چند لحظه از یاد ببریم و مارا دستخوش هیجاناتی می کند که معمولا خود از آن سراغی نداریم باز انگیزه تمام این عوامل را میتوانیم زندگی درهم کوفته ماشینی بدانیم زندگی که شاید زمان به ما تحمیل کرده زندگی دردناکی که زائیده و ارمغان تمدن مادی است .



سالمهست که طوفان خشمگین تمدن غرب ، بصورت گردبادهای مخوف که زندگی را فلج می کند و آسایش اجتماع را ظالمانه هدف رگبار حوادث قرار می دهد ، بر فراز خاک شرق ، سایه افکنده و هوای آزادش را مسموم و تیره ساخته است . در این بحران غم انگیز بطور کلی افکار جوانان ، که باید در مسیر علم و دانش و ایجاد زندگسسی روحبخش فعالیت کند ، در یک مسیر منحرف و دور از انسانیت و اخلاق قدم گذارده و برق آسا ، بسوی هدف نامعلومی رهبری می شود .

چرا ؟ . . .

بقول آن دوست شاعر

مگر خورشید از مشرق نمی تابد ؟ . . .

چرا دست این نسل بیگناه را در پوست گردو کرده اند خود بقیقه نشسته اند

راستی چرا بقول " سید قطب " دنیا را از یک روزنه نگاه میکنیم ؟

چرا اندیشه، این نیروی خلاقه را در حصار کشیده‌ایم؟

چرا فکر نمی‌کنیم؟

جوانهای سرگشته را می‌بینیم که هدف زندگی را فراموش کرده نمی‌دانند چه می‌کنند؟

گاهی افسرده و پژمرده اند زمانی عاشق پیشه و شاعر مسلکند و گاهی قلندر و درویش، خرمهره به گردن می‌اندازند، از اجتماع کناره گرفته، روح بدبینی نسبت به همه پیدا کرده با حالتی افسرده در گوشه‌ای خزیده و یا بشکل قلندر و هیپی درآمد، با خواندن شعر و شعارهای مسخره‌ای به زندگی دهن‌کجی می‌کنند.

علت چیست؟

"دورکیم" Durheim می‌گوید "اگر از آدمی آنچه را که در پرتو زندگانی اجتماعی نصیبش شده بازستانند تا درجه جانوران تنزل خواهد یافت. و اینکه نطفه شخصیت هر فرد در نهاد او نهفته است صحیح نیست. زیرا محیط تغییر دهنده افراد و عوامل ژنتیک آنهاست.

آری مربیان اجتماع ساکت نشسته‌اند.

ناخدایان کشتی، این قایق‌ها را از غرقاب هولناک سقوط، نجات نمی‌دهند آیا این سکوت مرکبار تابه‌کجا ادامه دارد؟

آیا هنوز هم آنها در پیشگاه وجدان، خود احساس مسئولیت نمی‌کنند؟ دیگر اینکه هریک از ما فرد به فرد نیز مسئولیم. نباید بگذاریم فرزندانمان سندان باشند و شکل‌دهنده به آمال ناپاک دیگران.

بنا بگفته یکی از دانشمندان هرکس می‌داند که دنیای جدید بوجود دانشمندان وابسته است و اگر آنها پافشاری و اصرار ورزند بالاخره پنبه‌ها از گوش‌ها برداشته خواهد شد و دنیا صدای آنها را خواهد شنید ماهم بفریاد و پافشاری چنین کسانی محتاجیم. و این شعار ماست که ماقدرت ساختن دنیای بهتری را داریم بنابراین با هر زحمت و خطری شده باید به تحقق این آرزو کمک کنیم...

بنابراین در دید کلی، این مساله چنین بیان می‌کنیم

مستولین هیچ گونه احساس مسئولیت نمی‌کنند .

سوداگران بی‌عاطفه سینما ، یا بهتر بگوئیم ربایندگان عقل و ایمان بافیلمهای شرم‌آورشان که همه مهر مخصوص " ورود اشخاص از ۱۸ سال کمتر ممنوع " را دارند باروح و قلب جوانان بازی می‌کنند .

وجدان های آگاه سکوت می‌کنند

جعبه جادویی تلویزیون ، میلیونها ساعت وقت مردم را می‌بلعد

مسائل محرک جنسی ، اعصاب جوانان را تخریب می‌کند

دنای مادی ماشینی جوانان را وامیدارد که بجای کسب دانش و مطالعه — برای

فرار از مسئولیتها به مواد مخدر و توهم‌زا پناه ببرند ، همچون :

سیگار ، حشیش ، تریاک ، ماری‌جوانا ، ال . اس . دی . اس . تی . پی و سایر — مواد

خطرناک بازچه دست جوانان شده است .

فشارهای خردکننده زندگی منهای معنویت " اجتماع را تا مرز امراض روانی حتی ماورا "

این مرز وحشترا کشیده و جوانانرا به انواع اختلالات روانی از ردیف " شیزوفرنی "

یا نوعی از " جنونهای جوانی " سوق داده است .

بهترین صفحات مجلات وقف طرب ، رقاصه‌های وطنی ، عرب و اخیرا ترکیه

می‌شود .

اینها و ده‌ها عامل دردناک دیگر که همه و همه بازهمه بدانها واقفند .

بااینحال و بااین اوضاع تعجبی ندارد که خود اعتراف کنیم " هر ایرانی در سال

فقط ۱۵ ثانیه مطالعه می‌کند " در اینصورت این حقیقت را می‌پذیریم که اگر مطالعه

رایج بوده اینهمه ماتریالیست آتئیست — شکاک (سیتی سلیست) بهانه‌جو — جبری

پیرو فرقه هیپیگری و صوفیگری و چه و چه بوجود نمی‌آمدند چه اکثر اینها در اثر

کم مایگی و نداشتن مطالعه است .

بنابراین بایدزودتر برخیزیم — بیدار شویم کاین ره که ما می‌رویم راه نیست .



مادیکرانی نوع جدید

در عصر ما عصیان جوانان بویژه دانشجویان، در اروپای غربی و آمریکا، شکل حاد و خاصی بخود گرفته و بیشتر روزنامه‌ها و مجلات اغلب کشورها، در بارهٔ عصیانها یا شورشهای جوانان و دانشجویان قلمفرسایی می‌کنند... و این شورشها بر ضد مسائل گوناگونی است: برضد پدران و مادران، نظامهای اخلاقی و اقتصادی، مکتبها و مذاهب... و گاهی برضد هر چیزی، حتی همهٔ ارزشها و مسئولیتها و وظایف انسانی. آنچه که در این مسئله مورد توجه است "رد کردن" هر چیزی است و این خود می‌تواند نشان دهد که مسئله تا چه حدی، پیش رفته است و با توجه باینکه این جنبشها و شورشها جنبه همگانی بخود گرفته و یک نوع همبستگی بین همه جوانان - و در همه کشورها - بوجود آورده است که گوئی یک پیمان سری میان همه آنها در سراسر جهان بسته شده، تا بر ضد هر چیز موجود قیام کنند.

البته در پشت این شورشهای جهانی نیز دستهایی درکار بوده است... و اندیشه‌های خطرناکی که بطور مخفی و آشکار، در زمانی دراز، کوشش کرده تا توانسته است راه را برای آن هموار سازد. شاید اندیشه‌های "فروید" نخستین پایه گذار بود. فروید انسان را بمثابه حیوانی تصویر کرده که فقط بدور غرائز جنسی می‌چرخد و جز باینکه تنه خود غمی ندارد!... از دوران شیرخوارگی که پستانهای مادر در دهان دارد (دست جنسی) احساس می‌کند تا دوره جوانی و بزرگسالی... و در این دورانها

هر نوع اختراع، نظریه فلسفی و تالیف ... و ... یک نوع لذت جنسی تکامل یافته‌اوست مذهب راهیست برای فرار از عقده‌های ناخودآگاه درونی "اودیپ" ... و فرزندیکه بمادر خود رغبت دارد یا مثلاً مرتکب قتل پدر خود شده است، می‌خواهد برای شستن این ننگ، یک پدر آسمانی برای خود بتراشد تا در نهایت خشوع، عقده‌های خود را در پیشگاه او خالی کند.

الته فروید فراموش می‌کند - و یا خود را بفراموشی می‌زند - و اشاره نمی‌کند که مذهب حتی در نخستین دورانه‌های تاریخ بشری و پیش از پیدایش مسئله تحریم بین مادر و فرزند و قبل از ظهور عقده "اودیپ" او وجود داشته است و بنابراین نمی‌تواند محصول این نوع عقده درونی باشد.

راستی چگونه می‌توان باور کرد که کودک شیرخوار پستان مادر خود را برای کامیابی جنسی در دهان می‌گیرد؟ در حالیکه میدانیم لذت جنسی را فقط یک جوان بالغ درک می‌کند، آیا این علم است که سخن می‌گوید یا توطئه علمی؟ ...

... سپس نوبت مارکس فرا میرسد و او هم می‌آید و تاریخ را بر محور غریزه اقتصادی می‌چرخاند ... از دیدگاه او هر چیزی انگیزه مادی دارد و محصول تحول پیوندهای تولید است که از آن هنر، اندیشه و مذهب نیز تولید می‌شود و در پشت سر ماده چیزی جز ماده وجود خارجی ندارد و پس از مرگ هم جز مرگ، خبر دیگری نیست و دین و مذهب و خدا هم افیون توده‌ها است که باید طبقه پرولتر از آن بپرهیزد! و بهشت واقعی را در روی زمین بسازد.

آنگاه سارتر می‌آید و بمثابه نوید بخش اضطراب و استغراق و بوجی و بیهودگسی ظهور می‌کند و به جوانان مزدهای که دارد اینست که انسان بطور اتفاق بدنیا آمده و هدفی در جهان هستی نیست و پشتیبان و پناهگاهی هم ندارد و همه در دهاور و رنج‌هایش نیز هدر می‌رود و پس از مرگ هم، هیچ و بوج است چنانکه زندگیش نیز هیچ است و بوج ...

و در مرحله تکاملی این بازی با اصطلاح علمی - فلسفی، یهودی چهارم آق‌سای هربرت مارکوزه نباله رو نوعی مارکسیسم، قد علم می‌کند^۱ تا لقب "رهبری انقلاب جوانان" را بخود اختصاص دهد و اعلام دارد که از طبقه کارگر مایوس است، چرا که این طبقه رسالت تاریخی خود را بخاطر دستمزد بیشتری که می‌گیرد، فراموش کرده و با سرمایه دار توطئه کرده تا بعنوان شریک سود، از آن استفاده کند و بخاطر همین سود، مصلحت خود را در انقضاء نظام سرمایه داری ببیند.

مارکوزه سوسیالیسم را متهم می‌سازد که طاغوت قدیمی را کـــ (سرمایه) نام داشت به طاغوت دیگری به نام (طرح برنامه) های پیشرفتی جدید بدل ساخته است مارکوزه می‌گوید این " طرح برنامه " بمثابة نیروئی درآمده است که دویست میلیون انسان را کورکورانه با طاعت واداشته است . . . و همه آنها به بردگانی تغییر ماهیت داده اند و " آمار و ارقام " ی را که دستگاههای الکترونیک بعنوان طرح و برنامه بآنها تحویل میدهند ، پرستش می‌کند ، چنانکه در نظام سرمایه داری دهها میلیون انسان برده وار گوش بزنک اوامر " بازار " و " بورس " و " سرمایه " هستند .

البته طبیعی خواهد بود که نتیجه ، در هردو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی ، پیدایش انسانهایی باشد که دارای یک بُعد هستند و درزندگی آنچه را که شرایط و امکانات مادی بآنها دستور میدهد اجرا کنند و در هردو حال بعد دیگر و درونیسی انسان — بُعد معنوی و روحی — از بین رفته تلقی گردد .

" مارکوزه " سوسیالیسم را متهم می‌سازد که در همان راه سرمایه داری غربی گام نهاده و فقط در راه خدمت به هدفی واحد که همان افزایش کالاهای مصرفی است ، پیش می‌رود . و این در واقع بت جدیدیست که بشر امروز آنرا می‌پرستد ، گرچه نامهای آن مختلف است ولی در یک جمله " کالاهای مصرفی لوکس " — فریچیدر ، وسائل تراز یستیوری ، پوشاک نایلونی ، و سرانجام اتومبیل ! — خلاصه می‌شود ، ولی ببینیم که هرکس در مقابل این کالاهای اغواگر زانو خم می‌کند همه خواستهای او در به دست آوردن آنها تمام می‌شود و آنگاه انسان به حیوانی بدل می‌گردد که زحمت می‌کشد و رنج می‌برد تا این کالا یا آن کالا را بخرد و بنده مصرف می‌گردد .

" مارکوزه " میگوید : در قبال این وضع جز اعلان رد و نبرد ، راه دیگری نیست ولی مارکوزه نمی‌تواند راه حلی هم نشان بدهد . او فقط به قیام در برابر مصرف دعوت می‌کند ، ولی اینکه پس از این قیام و پیروزی ، بشر چه باید بکند که آرامش و آسایش بیابد ؟ راهی ندارد و برنامه‌ای منطقی نشان نمی‌دهد .

مارکوزه ، از " انقلاب طبقه کارگر " که آنها را " همکاران سودبر " سرمایه داران می‌نامد ، مأیوس است و روی همین اصل به تحریک جوانان و همه کسانی که بهره‌ای از زندگی مادی ندارند می‌پردازد و بهمین دلیل او را در غرب " فیلسوف انقلاب جوانان " نام داده اند که کتابها و نوشته‌هایش ، عامل هرگونه اعتصاب و شورش دانشجویی و جوانان است ، اما باید پرسید : پس مارکوزه ، این فیلسوف مادی برای

بشریت چه مزدهای دارد؟^۲ بفرض که مردم و جوانان شرق و غرب، برضد نظام‌های اجتماعی و سنتی خود شوریدند و آنها را از بین بردند، آنگاه چه باید کرد؟ آری در خیال خود یک جامعه ایده‌آل را پیشنهاد می‌کند جامعه‌ای که هرگونه بهره‌مندی از لذات مادی و جنسی، باید بدون هیچگونه مانع مذهبی اخلاقی یا سنتی عملی گردد.^۳

"مارکوزه" خیال می‌کند که این، راه پیشرفت و ترقی بوده و طلیعه آزادی جهانی است... ولی فراموش می‌کند که این، در واقع گرفتاری بدتری بدنبال دارد. فرار از قیود احزاب سیاسی، طرح و برنامه، سرمایه و مصرف و قرار گرفتن در بند غرائز جنسی و خودکامی خواستهای حیوانی انسان.

انسان هنگامی انسان است که بتواند در قبال خواستهای نفسانی خود مقاومت کند و اگر انسان در اجرای هوسها و غرائز جنسی خود آزاد گردد، این را نمی‌توان سعادت و خوشبختی نامید، چرا که چهارپایان نیز در این زمینه آزادی کامل دارند... و اصولاً اشباع جنسی در غرب هم اکنون آزاد است و در سوئد به مرحله‌ای رسیده‌اند که اگر دختری بخواهد پسری را به منزل پدر و مادرش دعوت کند که درکنار او باشد، کسی مانع او نمی‌گردد ولی آمار نشان می‌دهد که جنون و خودکشی بالاترین رقم را در سوئد بخود اختصاص داده است، پس عملاً بهشت موعود مارکوزه تحقق نمی‌یابد.

مارکوزه از طرفی می‌گوید که انسان بنده مصرف شده است و باید برضد آن قیام کند... ولی نمی‌گوید که اگر انسان بنده غرائز جنسی شد، چه باید بکند؟ آیا نباید برضد آن نیز قیام کند؟ بنظر می‌رسد که مارکوزه با تملق گویی در برابر جوانان غرب می‌خواهد آنان را بدنبال خود بکشد تا تحت عنوان "فلسفه" آنچه را که مایه نابودی تمدن و انسانیت انسان خواهد شد، بخورد جوانان بدهد و داده است. طوفان انقلاب مارکوزی از غرب به شرق نیز رسید، ولی محصول آن چه شد؟... و یا چه خواهد شد؟ آیا آنها نمی‌خواهند که شرق را بنده غرائز جنسی و لذات مادی بکنند؟ البته نمی‌گوییم که افکار و فلسفه‌های غرب را نگذاریم به میهن ما برسد. این منطقی و عملی نیست، ولی می‌گوئیم که نباید اجازه دهیم که افکار و ایسم‌های وارداتی جوانان ما را به بیراهه بکشد و ما را بمتابه افرادی که از خود استقلال فکری ندارند، زیر پای استثمار چیان باهوش مکتبها و فلسفه‌های شرق و غرب، نابود کند. اگر

اندیشه‌های فروید، مارکس، سارتر و مارکوزه سعادت‌آفرین بود، امروزه می‌بایست اردوگاه سرمایه داری و بلوک سوسیالیسم بهشت روی زمین شده باشد، ولی می‌بینیم که هردو نظام در زیر بار سنگین نظام منحط خود دست و پا می‌زند و فساد و تباهی از درودیوار آنها می‌بارد، و راه حلی هم برای نجات نمی‌توانند پیشنهاد کنند، چرا که آنها تنها بُعد مادی انسان را در نظر گرفته‌اند و بُعد روحی و معنوی آن را نتوانسته‌اند اشباع کنند.

تنها اندیشه رئالیستی ما است که می‌تواند بخواسته‌های مادی - معنوی انسان پاسخ مثبت دهد و آنها را از طغیان بازدارد و انسان معتدلی در یک جامعه سالم، تربیت کند که احساس آرامش و آسایش کند و زندگی و مرگ را بپوش نداند و روح خود را جاودانه بیاورد.



بحث درباره اندیشه‌های "مارکوزه" نیازمند فرصت بیشتری است که آن را بموقع خود موکول می‌کنیم.



۱- هربرت مارکوزه، یهودی آلمانی الاصل و هوادار مادیت مارکسی و استاد دانشگاه‌های آمریکا، پایه‌گذار نوعی مارکسیسم است و در کتاب "مارکسیسم شوروی" نسبت به مارکسیسم اظهار خلوص و ایمان می‌کند ولی می‌گوید "... اگر او خود را مارکسیست می‌داند ما باید هوشیار باشیم و دریابیم که مراد او از مارکسیسم چیست؟" "مارکوزه" تالیف السدر مک اینتایر، ترجمه دکتر حمید عنایت، چاپ تهران صفحه ۳۳.

۲- مارکوزه در پایان کتاب "انسان یک بعدی" فقط یک امید برای اعتراض انقلابی می‌بیند و آن هم "چیزی بیش از امید نیست".

۳- "مارکوزه آرزومند آنچنان نظام اجتماعی ممکن است که در آن روابط انسانی بطور وسیع از برکت‌رهائی و ارضای خواهشهای نهفته جنسی نظمی تازه بیاید..." - مارکوزه

ص ۷۴

سید هادی خسرو شاهی

تقیه اقتصادی شیعیان

پیشوایان اسلام را بهتر بشناسیم
شاگردان مکتب پیشوای هفتم (ع)

مهدی پیشوائی

بی شک هر جمعیت و گروهی که هدف مشترکی دارند، برای سازمان دهی و شکل بناسدی نیروهای خود، به منظور پیشبرد هدفهای مشترک، نیاز به منابع مالی دارند و در صورت قطع عواید مالی، هرگونه فعالیت و جنبشی فلج می گردد، شیعیان نیز بر اساس این اصل کلی، در ادامه حیات و تعقیب آرمانهای مقدس خود، همواره نیازمند پشتوانه مالی بودند ولی در ادوار مختلف تاریخ به ویژه نیروهای مبارزان همواره در فشار اقتصادی بسر می بردند و حکومتهای وقت، به منظور تضعیف نیروهای آنان، غالباً آنان را از راههای گوناگون در فشار اقتصادی قرار می دادند.

در این زمینه علاوه بر گرفتن "فدک" از فاطمه زهرا (ع) و بنی هاشم، بی داشت و هدف از آن تضعیف اقتصادی موضع امیر مؤمنان (ع) و بنی هاشم بود، نمونه های فراوانی در تاریخ اسلام به چشم می خورد که یکی از آنها روش معاویه با شیعیان به ویژه بنی هاشم بود، یکی از تاکتیکهایی که معاویه بمنظور اخذ بیعت از حسین بن علی (ع) برای ولیعهدی یزید، به آن متوسل شد، قطع مقرری بنی هاشم از بیت المال بود تا بدینوسیله او را زیر فشار گذاشته و ادار به بیعت کند.^۱

نمونه دیگر، فشار اقتصادی "ابوجعفر منصور" (دومین خلیفه عباسی) بود، منصور برنامه سیاه گرسنگی و فلج سازی اقتصادی را در سطح وسیع و گسترده ای اجرا می کرد و هدف او این بود که مردم، نیازمند و گرسنه و متکی به او باشند و همیشه در فکر سیر کردن شکم خود بوده مجال اندیشه در مسائل بزرگ اجتماعی را نداشته باشند، او

روزی در حضور جمعی از خواص درباریان بالحن زنده‌ای، انگیزه خود را از گرسنه نگه داشتن مردم چنین بیان کرد " اعراب چادر نشین در ضرب المثل خود، خوب گفته اند که سگ خود را گرسنه نگهدار تا به طمع نان دنبال تو بیاید!"^۲

و در این فشار اقتصادی سهم شیعیان و علویان بیش از همه بود زیرا آنان همیشه پیشگام و پیشاهنگ مبارزه با خلفای ستمگر بودند.

باری دوران خلافت هارون نیز از این برنامه کلی مستثنی نبود، زیرا او با قبضه بیت المال مسلمانان و صرف آن در راه هوسرانیها و نواله‌هوسیه‌ها و تجمل پرستیهای خود و اطرافیان شیعیان را از حقوق مشروع خود محروم کرده بود و از این راه نیروهای آنان را به تحلیل می برد.

علی بن یقطین یار وفادار و صمیمی پیشوای هفتم که علیرغم کار شکنی‌های مخالفان شیعه اعتماد هارون را جلب نموده و وزارت او را در کشور پهناور اسلامی به عهده گرفته بود، به این مطلب به‌خوبی توجه داشت، و با استفاده از تمام امکانات، از هر کوششی در حمایت و پشتیبانی از شیعیان دریغ نمی ورزید مخصوصا در تقویت بنیه مالی شیعیان و رساندن "خمس" اموال خود (که جمعا مبلغ قابل توجهی را تشکیل می داد و گاهی بالغ بر صد هزار تا سیصد هزار درهم می شد)^۳ به پیشوای هفتم کوشش می کرد و میدانیم که خمس، در واقع پشتوانه مالی حکومت اسلامی است.

پسر علی بن یقطین می گوید امام کاظم (ع) هر چیزی لازم داشت یا هر کسار مهمی که پیش می آمد، به پدرم نامه می نوشت که فلان چیز را برای من خریداری کن یا فلان کار را انجام بده ولی این کار را بوسیله "هشام بن حکم" انجام بده، و قید همکاری هشام، فقط در موارد مهم و حساس بود^۴

در سفری که امام کاظم (ع) به عراق نمود، علی از وضع خود به امام شکوه نموده گفت آیا وضع و حال مرا می بینید (که درجه دستگاهی قرار گرفته و با چه مردمی سرو کار دارم؟) امام فرمود خداوند مردان محبوبی در میان ستمگران دارد که بوسیله آنان از زندگان خوب خود حمایت می کند و تو از آن مردان محبوب خدائی^۵

بار دیگر علی، در مورد همکاری با بنی عباس، از پیشوای هفتم (ع) کسب تکلیف نمود، امام فرمود اگر ناگزیری این کار را انجام بدهی مواظب اموال شیعیان باش.

علی بن یقطین فرمان امام را پذیرفت، و روی همین اصل، مالیات دولتی را بر حسب ظاهر از شیعیان وصول می کرد، ولی مخفیانه به آنان مسترد می نمود^۶ و علت آن این بود که حکومت هارون یک حکومت اسلامی نبود که رعایت مقررات آن بر مسلمانان

واجب باشد .

نواب حج

یکی از افتخارات علی بن یقطین در تاریخ ، این است که همه ساله عده‌ای را به نیابت از طرف خود ، به زیارت خانه خدا میفرستاد و به هر کدام از ده هزار تا بیست هزار درهم می پرداخت^۷ تعداد این عده در سال ، ۱۵۰ و گاهی بالغ بر ۲۵۰ یا ۳۰۰ نفر می شد .^۸

این عمل ، با توجه به اهمیت و فضیلت خاص عمل حج در آئین اسلام ، بی شک نمودار ایمان و پارسایی ویژه علی بن یقطین بشمار می رود ولی با در نظر گرفتن تعداد قابل توجه این عده ، و نیز با نگرش به مبالغ هنگفتی که علی به آنان می پرداخت ، مسئله ، عمق بیشتری پیدا می کند .

اگر از گروه نایبان حج و مبلغی که به آنها پرداخت می شد ، میانگین بگیریم و مثلاً تعداد آنان را ۲۰۰ نفر و مبلغ پرداختی را ده هزار درهم بگیریم ، جمعاً مبلغی در حدود ۲ میلیون درهم را تشکیل می دهد .

از طرف دیگر ، این مبلغ که هر سال پرداخت می شد ، مسلماً گوشه ای از مخارج سالیانه علی بن یقطین و از مازاد هزینه‌های جاری و باقیمانده پرداخت حقوق مالی مثل زکات و خمس و سایر صدقات مستحبی و بخششها و امثال اینها بوده است .
با این حساب تقریبی ، جمع عواید علی بن یقطین ، چه مقدار می بایست باشد تا کفاف این مبالغ را بدهد ؟

در میان دانشمندان شیعه ، مرحوم شیخ بهائی نخستین کسی است که به این مسئله توجه پیدا کرده است . و نکته لطیف این مطلب را چنین بیان می کند " گمان می کنم امام کاظم (ع) اجازه تصرف در خراج و بیت المال مسلمانان را به علی بن یقطین داده بود و علی ، از این اموال به عنوان اجرت حج ، به شیعیان می پرداخت تا بهانه‌ای برای ایراد و اعتراض به دست مخالفان ندهد^۹ بنابراین عمل اعزام نواب حج ، در واقع یک برنامه حساب شده و منظم بود و علی ، زیر پوشش این کار ، بنیه اقتصادی شیعیان را تقویت مینمود .

مؤید این مطلب این است که در میان نواب حج ، شخصیت‌های بزرگی مثل " عبدالرحمن حجاج " و " عبدالله بن یحیی کاهلی " به چشم می خوردند که از یاران

خاص و مورد علاقه امام بودند و طبعا مطرود دستگاه حکومت و محروم از مزایا^{۱۱۹۱} نکته دیگری که در این برنامه علی بن یقطين بنظر میرسد، شرکت دادن شیعیان بخصوص بزرگان آنان در کنگره بزرگ حج بود تا از این رهگذر به معرفی چهره شیعه و بحث و مناظره با فرقه‌های دیگر بپردازند و یک موج فرهنگی شیعی بوجود آورند.

این لباس را نگهدار...

علی بن یقطين در پرتو این خدمات، همواره مورد تایید و حمایت بی دریغ امام کاظم (ع) بود و چندین بار در اثر تدبیر امام از خطر قطعی رهایی یافت که یکی از آنها جریان زیر است

یکسال هارون تعدادی لباس به عنوان خلعت به علی بخشید که در میان آنها یک لباس خز مشکی رنگ زربفت از نوع لباس ویژه خلفا بود، علی، اکثر آن لباس‌ها را که لباس گرانقیمت زربفت نیز جزء آنها بود، به امام کاظم (ع) اهدا کرد و همراه لباسها اموالی را نیز که قبلا طبق معمول به عنوان "خمس" آماده کرده بود، محضر امام فرستاد.

حضرت همه اموال و لباس‌ها را پذیرفت، ولی آن یک لباس مخصوص راپس فرستاد و طی نامه‌ای نوشت این لباس را نگهدار و از دست مده، زیرا در حادثه‌ای که برایت پیش می‌آید، به دردت می‌خورد.

علی بن یقطين از راز رد آن لباس آگاه نشد ولی آن را حفظ کرد، اتفاقا روزی یکی از خدمتگزاران خاص خود را بعلت کوتاهی در انجام وظیفه، تنبیه و از کار برکنار کرد، آن شخص که از ارتباط علی، با امام کاظم (ع) و اموال و هدایایی که او برای حضرت می‌فرستاد، آگاهی داشت از علی نزد هارون سعایت کرد و گفت او معتقد به امامت موسی بن جعفر است و هر سال خمس اموال خود را برای او می‌فرستد.

آنگاه داستان لباس‌ها را گواه آورد و گفت لباس مخصوصی را که خلیفه در فلان تاریخ به او اهدا کرده بود، به موسی بن جعفر داده است.

هارون از شنیدن این خبر سخت خشمگین شد و گفت حقیقت جریان را باید بدست بیاورم و اگر ادعای تو راست باشد خون او را خواهم ریخت و بلافاصله علی را احضار کرد، از آن پرسش نمود

وی گفت آن را در یک بقچه گذاشته‌ام و اکنون محفوظ است .

هارون گفت فوراً آنرا بیاور .

پسر یقطین فوراً یکی از خدمتگزاران خود را فرستاد و گفت به فلان اطاق خانه ما برو و کلید آنرا از صندوقدار بگیر و در اطاق را باز کن و سپس در فلان صندوق را باز کن و بقچه‌ای را که در داخل آنست با همان مهری که دارد ، اینجا بیاورد .

طولی نکشید غلام ، لباس را بهمان شکلی که قبلاً مهر شده بود ، آورد و در برابر هارون نهاد ، هارون دستور داد مهر آن را بشکنند و سر آن را باز کنند ، وقتی که بقچه را باز کردند دید همان لباس است که عیناً تا شده است .

خشم هارون فرو نشست و به علی گفت بعد از این هرگز سخن هیچ سعایت‌کننده ای را در باره تو باور نخواهم کرد ، و آنگاه دستور داد جایزه ارزنده‌ای به او دادند و شخص سعایت‌کننده را سخت تنبیه نمودند . ۱۲

۱- پژوهشی پیرامون زندگانی حسین بن علی (ع) ص ۱۵۳

۲- در این زمینه به شماره ۱ سال ۱۶ این مجله مراجعه شود

۳- رجال کشی ص ۴۳۴

۴- مدرک گذشته ص ۲۶۹

۵- مدرک گذشته ص ۴۳۳

۶- بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۵۸

۷- این مبلغ ، کمتر از این نیز نقل شده است و گویا بحسب شخصیت و موقعیت افراد فرق می‌کرده است

۸- رجال کشی ص ۴۳۷ و ۴۳۴

۹- رجال مامقانی ج ۱ ص ۳۱۶

۱۰- رجال کشی ص ۴۳۵

۱۱- عبدالرحمن بن حجاج که از محضر امام صادق (ع) نیز بهره‌ها برده بود ، از شخصیت‌های پاک و برجسته و ممتاز شیعه بود (رجال نجاشی ص ۱۷۸) امام ششم به او میفرمود ای عبدالرحمن با مردم مدینه به گفتگو (و بحث علمی) بپرداز زیرا من دوست دارم در میان رجال شیعه ، افرادی مثل تو باشند (جامع الرواة ج ۱ ص ۴۴۷- رجال کشی ص ۴۴۲)

عبدالله بن یحیی کاهلی نیز از وزنه خاصی در محضر امام کاظم (ع) برخوردار بود بطوری که امام بارها در مورد او به علی بن یقطین سفارش می‌نمود ، چنانکه روزی فرمود تا من رفاه کاهلی و خانواده او را تضمین کن تا بهشت را برای تو تضمین نمایم . (نجاشی ص ۱۶۴- رجال کشی ص ۴۰۲)

علی نیز طبق دستور امام از هر جهت زندگی کاهلی و افراد خانواده و خویشان او را تا آخر عمر وی تضمین می‌کرد و او را زیر پوشش تکفل و حمایت بیدریغ قرار داده بود (مدرک اخیر ص ۴۴۸) .

۱۲- ارشاد مفید ص ۲۹۳ - نورالابصار ص ۱۵۰ - الفصول المهمة ص ۲۱۸ مناقب ابن

شهر آشوب ج ۴ ص ۲۸۹



گفتیم علت تشیع ایرانیان و انگیزه مسلمانیشان یک چیز است یعنی همان عاملی که باعث شد ایرانی مسلمان شود، همان عامل نیز سبب شیعه شدن ایرانیان گردید ایرانی‌ه‌گم شده خود را در اسلام یافت و روح و معنی اسلام را هم در نزد خاندان رسالت.

اگر ایرانی پنهانی به تشیع گروید، بخاطر این بود که تنها خاندان رسالت را نمونه تربیت اسلامی و الگوی انسانیت یافت. ایرانی چون اسلام را از روی مطالعه و دقت پذیرفته بود، بیش از هر ملت دیگر به روح و معنی اسلام توجه داشت، به همین دلیل توجه‌اش به خاندان رسالت هم بیش از هر ملت دیگر بود و همین هم، سبب انتشار تشیع در ایران گردید.

متأسفانه در قلمرو اسلام‌شناسی مستشرقان، گاه به علت نداشتن مأخذ و اطلاعات کافی و گاه در اثر عدم تسلط به زبان عرب و معارف اسلامی و گاهی هم بیشتر از روی غرض ورزی، نسبت به حقایق مذهب جهان شیعه اشتباهات بسیاری رخ داده است و درباره پیدایش شیعه و شیعه شدن ایرانیان مطالبی چنان برخلاف واقعیت و دور از حقیقت گفته‌اند و اظهاراتی چنان ضد واقعیت درباره شیعه درج کرده‌اند که به هیچ وجه قابل چشم پوشی نیست.

اکنون برای تأیید این مسأله سخن چند نفر از آنان را در اینجا می‌آوریم:

نوشته‌های کین‌توزانه مستشرقان:

"پروفسورویکنز" درباره تشیع می‌نویسد "در اینکه تشیع از لحاظ مظاهر دینی یک پدیده کاملاً ایرانیست جای هیچ شکی نمی‌تواند باشد."^۱

"کنت کبینو" در کتاب "فلسفه و ادیان در آسیای مرکزی" عقاید شیعه را در باب امامت با عقاید قدیمی ایرانیان درباره سلاطین ساسانی مربوط دانسته و ازدواج امام حسین (ع) را با شهربانو عامل سرایت عقیده ایرانی به عقاید شیعه معرفی نموده است.^۲

ادوارد براون نیز در این باره نظریه "کبینو" را ذکر کرده و می‌گوید "نگارنده معتقد است که حق با کبینو بوده است آنجا که می‌گوید ایرانیان سلطنت را حق آسمانی یا موهبت الهی می‌دانستند که در دودمان ساسانی به ودیعه قرار گرفته بود. و این عقیده تاثیر عظیمی در سراسر تاریخ ادوار بعدی ایران داشته است، علی‌الخصوص علاقه شدید ایرانیان به مذهب تشیع تحت تاثیر همین عقیده است که محکم به مذهب تشیع چسبیده‌اند، انتخاب خلیفه یا جانشین روحانی پیغمبر هر اندازه نزد عرب دموکرات، امر طبیعی بود ولی در نظر اهل تشیع غیر طبیعی می‌نمود و جز ایجاد اشمزاز اثر دیگری نداشت... به عقیده ایرانیان حسین بن علی (ع) شهربانو دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی را به محاله نکاح درآورد و بنابراین هردو فرقه بزرگ تشیع (امامیه و اسماعیلیه) نه تنها نماینده حقوق و فضائل خاندان نبوت‌اند بلکه واجد حقوق و فضائل سلطنت نیز می‌باشند زیرا نژاد از دوسو دارند از بیت رسالت و از دوره ساسانی"^۳

"دکتر هاز آلمانی" درباره شیعه بودن ایرانیان چنین می‌نویسد "با اینهمه تشیع هم در واقع یک وسیله دفاع است که روح ایرانی بوجود آورد فکر ایرانی تشیع را پذیرفت چون جنبه عرفانی و احساساتی دارد و نیز تردیدی نیست که ایرانیان در صدر اسلام خود را مانند حضرت علی (ع) و اولادش مظلوم می‌دانستند و موهون و مغلوب می‌شمردند و مانند ائمه خود درآینده شمول نجات و رحمت‌اللہی را در حق خود امیدوار بودند."^۴

"پروفسور هانری ماسه" درباره علل گرایش ایرانیان به تشیع می‌نویسد:

معجزه امری که درباره اصلیت آن تردید است ولی بوسیله چند نفر از تاریخ نویسان معتبر نقل شده ایرانیان را به جانب مذهب شیعه کشانیده می‌گوید حسین بن علی

دختر آخرین پادشاه ساسانی را که در حین تسخیر ایران اسیر شده بود بزوجیت خود درآورد ، پس با این وصلت ، امامان میراث نبوی را با میراث پادشاهی که بر حسب قانون الهی بود ، برای خویش جمع آوردند .^۵

آری این طرز فکر در میان مستشرقان وجود دارد و آنها دست بردار نیستند و از هر راهی می کوشند علاقه و اراده های ایرانیان را نسبت به خاندان رسالت صادقانه ندانند نوعی عکس العمل زیرکانه در مقابل اسلام ، و لا اقل در مقابل اعراب ، برای احیاء رسوم و آئین قدیم ایرانی معرفی نمایند . ما نمی دانیم از کجا داور ایرانیان شده اند .

عوامل چهارگانه

بهر حال ، طبق ادعای خاورشناسان ، و اسلام شناسان غربی . این چند عامل باعث شیعه شدن ایرانیان گردیده است :

۱- ایرانیان بخاطر اعتیاد به " حکومت مورو شی " به اصل " امامت مورو شی " گرویدند .

۲- ایرانیان قدیم سلطنت را حق آسمانی و موهبت الهی می دانستند و این عقیده با مذهب تشیع سازگار بود .

۳- ازدواج امام حسین (ع) با شهربانو دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی باعث شیعه شدن ایرانیان گردید .

۴- مذهب شیعه را ایرانیان بوجود آوردند یعنی تشیع تعبیر گونه ای بود از اسلام در نظر ایرانیان و واکنش روح ایرانی در برابر عرب

این علل و عواملی که مستشرقان درباره پیدایش مذهب شیعه شدن ایرانیان ذکر کرده اند به اقتضای مراسم فکری و اصرار در توجیه و تعلیل همه پدیده ها و جریانهای دینی برپایه آنها و رسوبات اعتقادی شان می باشد ، آنان به این مسائل از زاویه دید خاصی می نگرسته و به تحلیل آنها پرداخته اند البته پیدا است که به روح و جوهر مذهب تشیع و اصالت و نیروی حیاتی آن کاملاً بیگانه هستند از این رو علل و عواملی که برای شیعه شدن ایرانیان ذکر نموده اند ، قابل قبول نیست .

۱- بنا بنقل حمید نیز نوری ، در کتاب " سهم ایران در تمدن جهان " صفحه ۲۶۰

۲- همان کتاب صفحه ۲۷۵

۳- تاریخ ادبیات ج اول صفحه ۱۹۵

۴- ایران از نظر خاورشناسان صفحه ۲۲۵

۵- تمدن ایرانی اثر چند نفر از خاورشناسان ، ترجمه دکتر عیسی بهنام صفحه ۲۴۶

اعتیاد : از دیدگاه دین و خرد

اسلام مصرف مواد مخدر را جز در موارد ضرورت؛ معالجه و مداوا،
حرام و نامشروع اعلام می دارد

عواقب زیانبار آن اشاره می گردد .

۱- زیانهای فردی

فردی که به چنگال مهیب اعتیاد گرفتار
آمد او را شخصی عاطل و باطل و ناتوان و
عاجز می گرداند که هرگز نمی تواند در زندگی
نقش حیاتی خود را در میان اجتماع ایفا
نماید و بسیار طبیعی است چنین فردی ،
یک عضو انگل خواهد شد (علی-ع - در
یکی از کلمات خود می فرماید " از رحمت
الهی دور باد! فردی که بار خود را بر دوش
دیگران بیفکند (مَلْعُونٌ مِّنَ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَفَرُوا)
آخیه)

۲- تباهگر کرامت انسانی

مواد مخدر شخصیت انسانی و فضائل
اخلاقی و عزت نفس و سربلندی و افتخار را
از فرد سلب می کند و به جای آن زبونی و
ذلت و فرومایگی و بدبختی را می نشاند که
دراثر آن معتاد حاضر است دست بس

فقه زنده و جاویدان اسلام که بر پایه
عقل و منطق و اندیشه استوار است و یکی
از پایه های استدلالی آنرا ارزیابی مصالح و
مفاسد تشکیل می دهد اعتیاد به مواد مخدر
و دیگر اعتیادهای زیانبار و فساد انگیز را
که کوچکترین نفعی به حال مردم ندارند
حرام و غیر مشروع اعلام کرده است و مرتکب
آنرا علاوه بر مضرات فردی و جسمی که
متحمل می گردد مستوجب عذاب و عقاب
الهی معرفی می کند . . .

تحریم اسلام بر اساس بینش خاص انسانی
اجتماعی و اخلاقی پایه گذاری شده است که
در تفسیر و توجیه نظریه اسلام می تواند
افزود که فساد الكل یا دیگر مواد تخدیری
تنها در مضرات جسمی و روانی و فردی آن
خلاصه نمی گردد ، بلکه ارتکاب و آلودگی
به آنها دارای عواقب وخیم اجتماعی ،
اقتصادی ، و خانوادگی متعددی است که
هر کدام به تنهایی می تواند علت تحریم و
ممنوعیت آن بشمار آید اینک به برخی از

ملاحظات فردی را مد نظر داشته است...
 فقه اسلام از آن نظر با این انحرافات و
 اعتیادهای خطرناک مبارزه می کند که آنها
 عقل و احساس و شعور را از انسان سلب
 می کنند و ریشه های ایمان را در وجود انسان
 می خشکانند و هم زمان با آن مردانگی،
 شخصیت شجاعت، استقامت و انسانیت و...
 را در فرد می میرانند...

۳- زیانهای اجتماعی:

خسارت و ضرر اعتیاد تنها متوجه
 خود فرد نیست بلکه چه بسا زندگی اعضای
 یک خانواده را فلج می سازد و مهم تر آنکه
 در سطح وسیع، نظام زندگی یک اجتماع
 بزرگ را به هم می زند و نقصی در سلسله
 اعصاب پیکره ای اجتماعی بوجود می آورد که
 زیان و خسارات آن جبران ناپذیر است چون
 اعتیاد اغلب قربانیان خود را از میان نسل
 جوان برمی گرداند و استعدادها و قابلیت های
 آنان را به انحطاط و زوال می کشاند. و موجب
 از بین رفتن ارزشهای معنوی و اخلاقی یک
 جامعه می گردد که حدود خسارت و زیان آن
 با ارزشهای مادی قابل اندازه گیری نیست.
 و از سوی دیگر اسلام همیشه انسانها را
 به سعی و کوشش و تلاش و سازندگی دعوت
 می کند چون سعی و کوشش امری است طبیعی
 که از خود طبیعت سرچشمه و الهام می گیرد
 طبیعتی که اساس آن بر تحرک و فعالیت
 پایه گذاری شده است ولی لهو و لعب و اعتیاد
 نیروهای فعال اجتماع را عاطل و باطل و

وحشتناکترین مفسد و جنایات بیالاید که
 دو مورد زیر، نمونه ای گویا از آن گونه
 بدبختیها است:

دختر ۱۴ ساله ای در دادسرای تهران
 اظهار میداشت " پدر معتادم مرادرسن ۱۴
 سالگی پیش فروش کرد او در قبال گرفتن
 مبلغی پول مرا به ازدواج جوانی درآورد که
 هیچ نوع توافق اخلاقی با او نداشتم و به
 این ترتیب مرا برخاک سیاه نشاند^۱
 معتاد دیگری می گوید:

در ایامی که معتاد بودم و اعتیادم روز
 بروز بیشتر می شد گاهی پول نداشتم چند بار
 دست به دزدی زدم یک بار قالی گران قیمت
 خود را بردم و فروختم و سه بار هم وسائل
 طلای زنم را که به او هدیه داده بودم
 فروختم.^۲

اکنون داوری کنید فردی که در برابر
 تأمین یک یا دو وعده نیاز اعتیادی خود را
 به روزی می افکند که حاضر است نور چشم
 خود را با پول مصالحه کند یا گردن بنهد
 همسر و ناموس خود را که مخاطره آمیز ترین
 هدیه زندگی او است برباد دهد. از چنین
 فردی چه انتظاراتی می توان داشت؟

آیا چنین فردی می تواند مصالح عالی
 و مقدسات مذهبی و فضائل ذیقیمت معنوی
 را در مبارزه با درخواستهای امیال و هوسهای
 خود نگهداری نماید؟ فقه اسلام این

۱- مطبوعات

۲- مطبوعات

فلج می سازد و از کار و فعالیت و سازندگی باز می دارد .
از دیدگاه قرآن:

قرآن مجید در آیات متعدد غسود از ضرر رساندن به خویش نهی و جلوگیری بعمل می آورد و میفرماید "خویشتن را به هلاکت نیفکنید" ۳

و در آیه دیگر میفرماید "ای مومنان شراب و انواع و اقسام قمار ناپاک و عمل شیطانی و پلید است شما از آن احتراز ورزید شیطان میخواهد بوسیله شراب (عامل تخدیر و مستی) و قمار، میان شما دشمنی و عداوت ایجاد کند و شما را از توجه به خدا و نماز باز دارد آیا شما به این کارها پایان نمی دهید." ۴

در این آیات شریف پروردگار متعال، ما را از ارتکاب پلیدیها و نارواییها، نهی می کند، و به شیطانی بودن عمل شرب خمر تصریح می فرماید و در ضمن، به برخی از آثار روانی و اجتماعی آن اشاره می کند که عبارتند از ایجاد عداوت و کینه و تولید دشمنی و نفاق میان افراد اجتماع، و اگر بفرغ، این مواد در برخی از موارد زیانهای محسوس و قطعی نداشته باشند

بلکه احتمال ضرر رساندن هم داشته باشند باز عقل سلیم حکم می کند که باید از آنها به خاطر دفع ضرر محتمل پرهیز گردد .
از دیدگاه احادیث:

روایات و احادیث متعددی در مورد جلوگیری از ضرر رساندن به بدن و جان و مال مسلمانان وارد شده است که از مجموع آنها حکم کلی و عمومی استفاده می گردد که صرف تریاک و یا دیگر مواد مخدر در صورتی که ایداء و ضرر در بر داشته باشد استعمال آن حرام و نامشروع می باشد و جز در مورد مداوا و معالجه (در صورتی که حفظ جان یک فرد، متوقف بر استعمال آن باشد) مصرف آن جایز نیست .
آراء فقهاء:

در صدر اسلام و دوران پیشوایان معصوم (ع) بسیاری از مواد مخدر کنونی و تریاک وجود خارجی نداشت که حکم آن بالخصوص مورد سؤال واقع شود ولی فقهاء و کاوشگران متون تعلیم اسلامی با الهام گرفتن از اصول کلی قرآن و احادیث و استمداد از ادراک و تشخیص عقلی، فتوی داده اند که مصرف مواد مخدر (حتی تریاک) بدون ضرورت معالجه و مداوا حرام است. ۵

۱- وَلَا تُؤْتُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ (سوره بقره آیه ۱۹۵)
۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ لِيُقَوِّعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ... آیه های ۹۱ و ۹۰ ماده .

۵- رساله جامع الفروع ص ۳۱۲ مسئله ۹۷ و نظریه مراجع عالیقدر معاصر در دفتر مجله موجود است .

جوانان مسلمان و
شراب و باطنش الکلی!

محمد رضا شریعتی

مشهد

یکی دیگر از قدمهای بزرگسی که زمامداران مسیحی در اندلس برای اضمحلال مسلمین برداشتند این بود که مشروبات الکلی را رایگان در دسترس جوانان مسلمان قرار دهند یکی از کشیشان مسیحی در یکسال تمام انگورهای قرطبه را پیش خرید کرد و همه آنها را شراب ساخت با خدا پیمان بست که آنها را جز بدانشجویان اسلامی و جوانان ندهد و خلاصه تمام این علل دست بدست یکدیگر داده حالات زیر را در مسلمانان ایجاد نمود.

۱- میخوارگی که در گذشته در بین زمامداران عیاش بصورت پنهانی انجام می گرفت یک عمل علنی و عمومی گردید و چون فرهنگیان و دانشجویان در این عمل پیش قدم بودند لذا شرابخواری و میگساری نشانهی تجدد و منور بودن فکر گردید، و هرکس از این عمل اجتناب می ورزید، کهنه پرست و خرافاتی نامیده می شد.

۲- جوانان میگسار و بی بند و بار روش پدران خود را حقیر شمرده و آنان را نادان و مرتجع و دور از تمدن خواندند.

۳- لباس ساده خود را که نشانهی صبر و تحمل و کار و فعالیت و کوشش بود از تن بدر کردند و لباس حریر و دیبای اروپائیان یعنی جامه تن پروری را بتن کردند.

۴- مسجد و مجامع مذهبی در انحصار

دخترکی نصرانی شد و خواست او را بانهیدید از پدرش برباید، آندختر به "جندل بن حمود استاندار اشیلیه (یکی دیگر از استانهای کشور اسلامی اندلس) پناهنده شد جندل هم لشکر فرستاد تا برای این عمل معتمد را سرکوبی نمایند و در نتیجه جنگ بین این دو استاندار اسلامی درگرفت و او که از مدتها پیش از طرف زمامداران مسیحی (در صورت همکاری او با آنها) وعده فرمانفرمائی کل اندلس باو داده شده بود، از زمامداران مسیحی کمک نظامی خواست و زمامداران مسیحی هم که از دیر زمانی بانتظار وقوع جنگهای داخلی در کشور اسلامی اندلس نشسته بودند، فرصت را از دست نداده و عده زیادی از سربازان مسیحی را بیاری این فرمانده نظامی روانه کردند او با سپاهیان خود و ارتش امدادی مسیحیان به معتمد تاخت و او را کشت و قصرش را ویران نمود و به شکرانه این فتح جشنهای باشکوهی برپاکرد و مردم مسلمان و مسئولین امور این کشور اسلامی از این واقعه عبرت نگرفته و در برابر آن ساکت نشستند.



این حادثه، نخستین ضربتی بود که بر اثر آن معاهده شوم و باز شدن پهای بیگانگان و اشاعه مشروبات و باز شدن فرهنگ از طرف مسیحیین و ورود دختران زیبا و

پیرمردان و پیرزنان درآمد و جوانان را با مسجد و نماز سروکاری نبود.

۵ - دختران زیبا و طنز اروپائی که در همه جا مامور دلربائی از جوانان مسلمان بودند، با دقت هرچه بیشتر ماموریت خود را انجام داده و در نتیجه جوانان مسلمان تا نیمه های شب در گوشه های مهمان خانیهائی که میعادگاه دختران اروپائی بود بسر میبردند.

۶ - خوشگذرانی و عیاشی شیوع یافت و همچنین رقابت در تجملات زندگی، لباس، مسکن، شروع شد و عایدات مشروع و معمولی کفاف آنها را نداد، و برانجام آرزوهای آنها قادر نبود و در نتیجه عمال دولتی برای تأمین هوی و هوسهای خود شروع به اخاذی و ارتشاء و اختلاس نمودند و بازار فساد اخلاق رواج یافت، طبقات تولیدکننده ثروت یعنی دهقانان و کشاورزان و روستائیان و کارگران و صنعتگران برای تأمین هوسهای طبقات ممتاز مجبور بودند بیشتر دسترنج خود را تقدیم نمایند بدین ترتیب ایندسته پس از مدتی فقیر و ناراضی شده و طبقات ممتاز هم پیش از پیش در لجنزار تن پروری و فسق و فجور و شهوترانی غوطه ور شدند.

بالاخره کار شهوترانی و پرده دری مخصوصا در طبقه ماموران بالا گرفت و "معتمد بن صمداح" استاندار المریا (یکی از استانهای کشور اسلامی اندلس) عاشق

دل مردم رسیدگی نمی‌کنند علاوه بر این مسیحیان، با هفتاد و پنجهزار سرباز آماده، بما حمله‌ورند و مسلمین در برابر آنان تاب مقاومت ندارند حصین در خشم شده و گفت تو می‌خواهی شرافت و افتخار پدران ما را بریاد دهی و سرمشق جنایت باشی ولی بدان که زمامداران مسیحی بتو جزای خیانت خواهند داد نه جزای خدمت.

اما خشم حصین دیگر سودی نداشت. زیرا "ابن‌ذی‌النون" خائن قلعه را تسلیم

مسیحیان کرده بود، و سربازان آنان وارد شهر شده و آنجا را غارت کردند و مرتکب شدیدترین جنایات شدند. و مسلمانان چون و مرده والانس هم ناچار دست از زن و بچه خود شسته، پابقرار گذاردند تاریخ می‌نویسد لشکر مسیحیان در آن هنگام سیزده هزار نفر مردم مسلمان را به جرم دفاع از ناموس خود بخاک و خون کشیدند و سی هزار نفر مسلمان از مرد و زن را بجرم نپذیرفتن دین مسیح از دم شمشیر گذراندند. مسجد و مدرسه شهر والانس را آتش زدند تصرف شهر والانس بوسیله مسیحیین بقدری بسا سرعت انجام گرفت که هنوز خبر خیانت ابن‌ذی‌النون به عدی بن عبدالعزیز نرسیده که کار از کار گذشته بود.

عدی خواست با لشکر خود بطرف والانس حرکت کند ولی دید قرطبه در خطر است ناچار در آنجا ماند ولی ابن‌ذی‌النون خائن نیز بجزای خیانت خود رسید زیرا

طناز... بر پیکره مسلمین اندلس وارد آمد پس از این واقعه برادر کشی و سکوت امرای مسلمین در برابر آنها، کار خود را کرده و روح سلحشوری و شهامت و تعصب در حفظ دین و ناموس و کشور، از بین مسلمین رخت بر بسته و وقت آن رسید که آرزوی دیرین خود یعنی تصرف کشور اسلامی اندلس و اخراج مسلمین از آن را عملی سازند.

مایه‌ی عبرت

در روز چهارم جمادی الثانی سال ۴۸۶ هجری به حصین بن جعفر استاندار نیرومند اسلامی و فرمانده لشکر والانس (یکی از استانهای بزرگ اندلس) اطلاع رسید که نخست‌وزیر مسلمین عدی بن عبدالعزیز مشهور به "ابن‌ذی‌النون" بسا مسیحیان قرارداد محرمانه‌ای بسته که به مسلمین و مملکت خود خیانت کند و قلعه‌های والانس را تسلیم آنان نماید، حصین پس از شنیدن این خبر به پیش ابن‌ذی‌النون رفت تا درباره آنچه شنیده بود تحقیق نماید و هنگامیکه به نزد او رفت دلائلی بر صدق آنچه شنیده بود یافت هنگام ورود دیسد ابن‌ذی‌النون با یکی از کشیشان مسیحی زیرگوشی صحبت می‌کند، ابن‌ذی‌النون که راز خود را کشف شده یافت و انکار را بیفایده دید صریحا به جنایت خود اعتراف کرد. و گفت: حصین بن جعفر! من دیده‌ام که زمامداران مسلمان ظالم و ستمگر شده و بدر

خود تقسیم نمود مسجد قرطبه را با خاک یکسان کرد و محل آنرا برای فحشاء و فسق و فجور اختصاص داد. کتابخانه اسلامی قرطبه را که مشتمل بر بیش از هشتاد هزار جلد کتاب بود فرمان داد تا آتش زدند و چهار هزار نفر از اهالی قرطبه را به قتل رساندند و براق بن عمار افسر خائن اسلامی هم به امر "دوکونیز" یکی از زمامداران مسیحی بقتل رسید.

بقیه: تقیه مردم در آن...

که جوان بود و اسلام هم جوان، از روش تقیه استفاده کرد و نیروی خود را برای میدانهای جنگ، و برای مبارزات میان حق و باطل که پس از پیامبر (ص) مخصوصا در دوران بنی امیه روی داد، ذخیره کرد، و به همین دلیل پیامبر (ص) نیز برکار اوصحّه گذارد.

اما چگونه - با این حال - عمل پدر و مادر عمار که هردو تقیه را دریدند و تسلیم مرگ شدند یک عمل صحیح و سعادتبخش بود؟ در بحث اقسام تقیه، بخواست خدا از آن سخن خواهیم گفت.

بمجرد ورود "ایلدفولنس" زمامدار بزرگ مسیحی شهر والانس دستور داد این دی النور خائن را آتش زدند تا مبادا به آنها هم خیانت کند. بالاخره نقشه زمامداران مسیحی عملی شد و براق بن عمار افسر خائنکار اسلامی هم مشغول فعالیت است تا حائیکه جندل بن حمود استاندار اشبیلیه را بوعده های دروغین زمامدار مسیحی که وعده فرمانروائی کل اندلس را باو داده بودند فریب داد و او لشکر خود را برداشته و به کمک سربازان مسیحی به مالک بن عباد فرمانروای کل اندلس حمله ور شده و از اشبیلیه به طرف قرطبه حرکت نمود ولی سربازان مسیحی به مجرد حرکت جندل از اشبیلیه آنجا را تصرف کردند سپس بوسائل مختلفی جندل را بقتل رساندند. سربازانش که پس از بقتل رسیدن جندل خود را بی فرمانده دیدند بطرف اشبیلیه برگشتند اما سربازان مسیحی اجازه ورود به اشبیلیه را به آنها ندادند اکثریت آنها را بقتل رساندند، مالک بن عباد بیچاره فرمانروای کل اندلس هم که یاران خود را از دست داده بود ناچار به "سرقظه" فرار کرد و در آنجا تا آخر عمر با دلت بسر برد، زمامدار بزرگ مسیحی "ایلدفولنس" هم بدون هیچگونه مانعی وارد قصر پادشاهی قرطبه شد و پناه دختر زیبا از دختران زمامداران اسلامی را بین سران سپاه خود تقسیم نمود و همچنین کاحهای زمامداران اسلامی را بین افسران

ایا شکیبایی جنبه تحذیری دارد؟

برخی از دشمنان اسلام خرده میگیرند که اسلام دارای قوانین استعماری می باشد زیرا پیروان خود را از احقاق حقوق مشروعه، محروم ساخته، آنان را به صبر در مقابل ظلم دعوت می کند و در نتیجه آنان را توسری خور بار می آورد بدینطریق روح شهامت و شجاعت را از پیروان خود سلب می نماید بامید اینکه در سرای دیگر اجر و ثواب بآنها داده شود بنابراین شکیبایی درمقابل ظلم و ستم قانونی است که موجب تسلط زورمندان بر ناتوانان می شود.

در پاسخ این ایراد باید گفت که آنچه از مجموع قوانین اسلام در موارد مختلف، استفاده می شود این است که اسلام نه تنها دستور به سکوت و شکیبایی درمقابل تجاوز بحقوق شخصی و اجتماعی را نداده است بلکه دفاع از حقوق خود را، جزو وظایف اولیه هر مسلمانی می داند.

از اینرو در قوانین اسلام می خوانیم که استمداد مظلوم در مقابل ظالم و ستمکار جایز است و او می تواند سروصدا راه اندازد و بهر نحوی که صلاح می داند از جان و مال و ناموس و از حقوق افراد خانواده خود بلکه از حقوق افراد جامعه در صورت لزوم، دفاع نماید حتی اگر در جریان اختلاف بین دوفرد مسلمان، گواه آگاهی بوده باشد در صورت درخواست مظلوم و یا قاضی باید در دادگاه حاضر و اداء شهادت نموده از مظلوم دفاع کند.

آری آنچه در برخی از روایات می خوانیم که "... مَنْ صَبَرَ عَلَى الظُّلْمِ وَكَلَّمَ غِيْظَهُ وَاحْتَسَبَ وَعَفَى وَغَفَرَ كَانَ مِمَّنْ يَدْخُلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بَغَيْرِ حِسَابٍ " ^۱ مراد این نیست

که در مقابل ظلم و ستم و تجاوز بحقوق مسلمانی، او دندان روی جگر گذارده، از حقوق خود دفاع ننماید بلکه این روایت و نظیر آن بیک فضیلت دقیق اخلاقی که مستقیماً با شرف و بزرگواری و عظمت روح اشخاص تماس دارد اشاره می‌کند و آن اینکه مردی که مورد ستم واقع شده است بجهت اینکه اختلافات و شکاف بین مسلمانان بکمترین حد خود برسد و از توسعه آن جلوگیری بعمل آید و ضمناً عظمت روحی خود را ثابت کند و خشم و غیظ خود را فرو نشانند بهتر است با داشتن قدرت و توانائی با انتقام و احقاق حق در مقام انتقام بر نیاید و از گناه و ظلم و ستم او چشم پوشی کند و خداوند نیز در مقابل این گذشت و شهادت روحی و فرو نشاندن آتش خشم برای او اجر و پاداش زیادی در سرای دیگر عطا می‌فرماید.

چنانکه می‌بینید این روایت نه تنها به مظلوم دستور نمی‌دهد در مقابل تجاوز، دم در نیارد و احقاق حق نکند تا بگوئیم آن، یک دستور استعماری است بلکه چنانکه گفتیم اسلام می‌خواهد با عفو و اغماض، همبستگی مسلمانان را تقویت، و عظمت روحی مظلوم را که از خطای ستمکار طبق دلخواه خود، گذشته نموده است آشکار کند و گرنه مظلوم میتواند از ستمکار عفو نکند و حقوق خود را از او باز ستاند.



★ اقسام صبر —

هر فردی از افراد انسان در طول زندگانی خود خواه ناخواه، دچار انواع گرفتاریها و ناراحتیها و بلاها می‌گردد و کمبودهایی، احساس می‌کند و بطور کلی می‌توان آن را بدو قسم تقسیم کرد

۱- اموری که انسان طبعاً بتحقق آنها علاقمند است و در حقیقت کمال خود را در تحقق آنها می‌داند و لکن برخلاف میل طبیعی در برخی از موارد بآنها دسترسی پیدا نمی‌کند از قبیل صحت و عافیت و فراهم بودن وسائل زندگی بنحو دلخواه و رسیدن به جاه و مقام و داشتن فرزندان و مثل آنها.

و طبیعی است که احساس کمبود در این امور، انسان را ناراحت و مضطرب می‌سازد و چه بسا انسان را از کوره بدر می‌برد و دچار طغیان و سرکشی می‌سازد و تنها حالت شکیبائی است که بمنزله آبی شعله‌های برافروخته و خشمگین آتش بی صبری را خاموش

و موجب تنبلی خاطر می‌گردد و معنی شکیبائی در این حال این است که برزندگانی، وابستگی شدید نداشته، بداند که نعمتهای خداوند همگی موقتی بوده، یک‌روزی میرسد که همه آنها از انسان سلب می‌گردد از اینرو لازمست حق پروردگار را در مال خود با انفاق بمستحقین و نیازمندان بپردازد و بشکرانه نعمتهای بی‌شمار پروردگار، بخلق او کمک کرده، بداد مظلومین و بینوایان برسد.

ولکن علاقه بمال و ثروت و خواهش‌های نفسانی، بزرگترین مانع آرامش و شکیبائی روحی انسان در این مورد میباشد و تنها موفقیت در این کار نیاز بیک مبارزه نفسانی طولانی و عمیق دارد که از عهده همه‌کس ساخته نیست، از اینرو در برخی از روایات و گفتار بزرگان می‌خوانیم که تحمل انسان در مقابل اموری که بآنها کاملاً علاقمند است و دسترسی بآنها ندارد بسیار شدیدتر از تحمل فشاری است که در مقابل بلا یا مصائب انسان احساس می‌کند زیرا بلا یا، یک سلسله امور غیر اختیاری است که خواه ناخواه در طول حیات، بصورت‌های گوناگون برای هرکسی پیش می‌آید و ناگزیر باید تحمل نماید. ۲- اموری که انسان طبعاً بانجام آنها علاقه ندارد ولیکن بجبهاتی ملزم است آنها را عملی سازد.

و این قسم نیز بنوبه خود، سه قسم می‌باشد.

★ قسم اول

اموریکه انجام آن برای انسان مقدور میباشد از قبیل اطاعت از امر پروردگار و اجتناب از معاصی و گناهان، اطاعت از دستورهای خداوند که یک امر اختیاری است در مقابل وسوسه شیطانی و هوای نفس چه بسا انجام آن بر انسان مشکل می‌گردد و یا بجبهت تنبلی و یا اینکه عمل ب برخی از عبادات، موجب صرف مال است مثل حج و پرداخت حقوق مالی و یا بجبهت اینکه در برخی از موارد مثل جهاد، لازمست جان خود را در خطر بیندازد، این کار یک مشقت روحی است که تحمل آن بر انسانها مشکلاتی ایجاد می‌کند از این جهت که تحقق آن بنحو خداپسندانه، احتیاج براخلاص دارد و یا دور بودن از ریا و تظاهر پیش مردم و خالی بودن از ملاحظات غیر خدائی که خودداری از آنها فشارهایی بر روح انسان وارد می‌سازد، خداوند در قرآن مجید باین قسم از شکیبائی اشاره می‌کند آنجا که می‌فرماید:

"وَلَا تَبْتَغُوا أَصْدَاقَكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَدَى" " شما که ایمان دارید صدقه‌های خویش را به منت (گذاردن بر نیازمندان) و اذیت (بآنان) باطل نکنید.

و اما شکیبایی و خودداری از آلودگی به معصیت و گناه از این جهت که ارتکاب گناه مطابق میل شهوانی انسان بوده، داعی قوی روحی و انگیزه نفسانی دارد قابل تمجید بوده درعین حال بسیار مشکل می باشد زیرا نفس هنگام ارتکاب بگناه، به منزله اسب راهواری است که در سراشیبی یا سرعت زیاد حرکت می کند که مهار کردن آن، فوق العاده سخت و دارای خطرهایی است. و واضح است که هرچه آلودگی انسان به معاصی بیشتر باشد کنترل آن مشکل تر می باشد و از اینرو می بینیم که هر معصیتی که در میان جامعه شایع تر و انجام آن آسان تر است خودداری از آن نیز بهمان اندازه دشوار تر است.

روی این ملاحظه شکیبایی در مقابل معصیت از صبر در مقابل مصیبت، ارزش بیشتری داشته حکایت از صفای باطنی و ایمان قوی انسان می کند.

پیشوایان مذهبی ما نیز در گفتارهای پرنفاز خود باین نکته تصریح فرموده اند
 علی (ع) فرمود: **الصَّبْرُ صَبْرَانِ، صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، حَسَنٌ جَمِيلٌ وَأَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ، الصَّبْرُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْكَ**

یعنی شکیبایی دو قسم است صبر به هنگام مصیبت و آن امری است نیکو و لکن نیکوتر از آن، صبر به هنگام معاصی است.

در اینجا سؤالی است که ممکن است برای برخی از خوانندگان مطرح گردد و آن اینکه بجهت وسیله باید از ارتکاب معصیت بخصوص وقتی که وسیله ارتکاب گناه از هر جهت فراهم باشد اجتناب کرد؟

در پاسخ آن اجمالاً می گوئیم که باید در این هنگام که نفس در حال طغیان است با توسل به نیروی لایزال الهی بر وساوس شیطانی و هوای نفسانی غلبه نمود و چون آبی شعله های برافروخته باطنی را فرو نماند چنانکه علی (ع) فرمود
الذِّكْرُ ذِكْرَانِ، ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ، ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزاً. یعنی " یاد خدا دوتنوع می باشد یکی هنگام مصیبت یاد خدا بودن و برتر از آن، یاد خدا بودن، هنگام معصیت است^۲ تا خداوند بین انسان و معصیت مانعی ایجاد کند (تا مرتکب آن نگردد).

و این برتری از این جهت است که هرچه داعی معصیت قویتر و ارتکاب آن آسانتر باشد شکیبایی در مقابل آن نیز مشکل تر است و در نتیجه خودداری از آن با مقاومت شدید نفس انسان روبرو می گردد و باین سبب ارزش آن نیز بیشتر است.

در دنیا چه خبر است؟



● ۴۰۰ هزار کودک نامشروع در شوروی

مسکو: خبرگزاریها: حکومت شوروی فرمانی را تصویب کرد که خواهان دوره های "آموزش جنسی" در مدارس شده است (اکنون محصول این گونه برنامه هارا توجه کنید) تحقیقی که اخیرا در لنینگراد انجام شد نشان داد که ۵۳ درصد از مردان این کشور قبل از ۱۸ سالگی روابط جنسی داشته اند و ۶۵ درصد از زنان قبل از ۲۱ سالگی دارای این رابطه بوده اند! در تحقیق دیگر معلوم شد در هر سال ۴۰۰ هزار کودک به طور غیر قانونی در این کشور متولد می شوند که ۱۰ درصد کلیه نوزادان این کشور است این رقم در آمریکا ۹/۷ درصد است در شوروی سالانه ۱۰ میلیون سقط جنین غیر قانونی صورت می گیرد!

یک روزنامه دیگر شوروی اخیرا نوشت " اخلاق نباید مانعی در راه لذت های انسان شود . و یک دانشمند علوم اجتماعی شوروی گفت روابط جنسی بدون ازدواج در شوروی امری طبیعی است !!

از روزنامه صبح تهران شماره ۸۴۲ سه شنبه ۲۵ بهمن صفحه ۲

✽ مکتب اسلام

آیا شوروی گام دیگری در همان راهی نمی گذارد که اردوگاه سرمایه داری گذاشته است؟! ظاهرا " بهشت سوسیالیسم " وقتی تحقق پذیر خواهد شد که اردوگاه سوسیالیسم هم تبدیل به " گنداب سرمایه داری " گردد و تبدیل هم شده است و حتی پیشروتر از جنگل دلار ۰۰۰ رقم ۱۰٪ نوزاد نامشروع و ۱۰ میلیون سقط جنین غیر قانونی

نشان دهنده این واقعیت است که قبله‌گاه سوسیالیسم جهانی بدجوری تغییر ماهیت داده است... آیا بنظر شما اینطور نیست؟!

● ممنوعیت فیلمهای سکسی

اخیرا نمایش فیلمهای سکسی گویا در سرتاسر کشورما "مطلقا ممنوع" اعلام شد! ولی آیا میتوان امیدوار بود که وارد کنندگان و نمایش دهندگان دیگر به تجارت نشینند؟ تصمیم وزارت فرهنگ و هنر اگر جدی گرفته شود می‌تواند از ورود بنجل‌های خارجی جلوگیری کند، اما سوال این است که از این پس فرهنگ و هنر مثل شمشیر دولبه عمل نخواهد کرد؟ آیا تیغ سانسور برای بعضی فیلمهای سکسی به مناسبت پاره‌ای ملاحظات، کند نخواهد شد؟ آیا می‌توان مطمئن شد که ضوابط اجرائی چنین دستوری از حیثه "حرف" و "نوشته" و "صدور" بخشنامه" خارج شود و سدی در مقابل سیل فیلمهای سکسی ایجاد کند؟

البته این بار هم اداره کل نظارت بر نمایش فیلم در اتخاذ تصمیمی ضروری، تاخیر داشت این تصمیم میتوانست ۱۶ سال پیش گرفته شود. چرا که در این سال هیئت وزیران آئین‌نامه نظارت بر نمایش فیلم و اسلاید مشتمل بر ۲۷ ماده و دو تبصره را تصویب و به وزارت فرهنگ و هنر رسماً ابلاغ کرد. گفتیم "این بار" چرا که فرهنگ و هنر در برابر نفوذ فیلمهای کاراته بازی یا به اصطلاح "هنگ کنگی" تازه پس از سه سال ایستاد و ورود آنها را ممنوع کرد همینطور در مورد فیلمهای ترکی و هندی که جنبه های بدآموزی آنها زبانه زد همگان بود!

سال گذشته برابر آمار اداره کل نظارت بر نمایش فیلم ۳۴۰ فیلم خارجی برای اکران سینما رفته و ۴۱ فیلم به دلایل مختلف و از جمله افراط در نمایش سکس تجارتی نتوانسته اجازه نمایش و پخش در ایران بگیرد. نگاهی به لیست کشورهای که فیلمهای آنها موفق به اخذ پروانه نمایش در ایران نشده‌اند، نشانگر هجوم سکس به معنای مهوع و کثیف آن در دنیای سینماگران کاسب‌پیشه است! این نگاه همچنین روشن می‌کند که کدام کشور در صدور ابتذال به ایران نقش اساسی دارند از میان ۴۱ فیلمی که در سال گذشته اجازه نمایش نگرفتند ۱۹ فیلم متعلق به کشور انگلیس، یک فیلم مشترک ایتالیا و آمریکا، یک فیلم ژاپنی و یک فیلم فرانسوی بوده است.

همانگونه که مشاهده می‌کنید ایتالیا در صدور فیلم‌های سکسی به عنوان فیلم به ایران در رده اول قرار دارد و پس از آن با فاصله‌ای نه چندان زیاد آمریکا و دیگر

کشورهای جای می گیرند . همینجا باید اشاره کنیم که تعدادی از فیلمهای این کشورها اگرچه سکسی و قیحانه داشته اند بر اکران رفته اند و قبیچی سانسور تقریباً یک درمیان به اینگونه فیلمها اجازه نمایش داده است .

داستان فیلمهای سکسی اکثر شبیه به هم است و اغلب رابطه زن شوهر دار با یک مرد دیگر یا مرد زن دار با یک زن دیگر را به عنوان تم اصلی با خود دارد همیشه برای هرزگی های قهرمان فیلم ها دلایلی از جمله نرسیدن زن به شوهر یا شوهر به زن عنوان می شود ، سازندگان اینگونه نوارهای نمایشی که به اصطلاح مجبوریم آنها را " فیلم " بخوانیم تمام نیرنگ های لازم را به کار می برند تا بتوانند ارائه تن و بدن و ... خانم هنرپیشه را موجه جلوه دهند !

در این قبیل فیلمها روابط به قدری بی سروته و احمقانه است که ساده ترین تماشاگر سینما نیز آنها را باور نمی کند در این فیلمها درحقیقت ، داستان یا چیزی شبیه داستان بهانه می شود تا سینماچی ، اندام عریان را به تماشاگر نشان بدهند امثال این فیلمها را هم اکنون روی اکران پاره ای از سینماهای تهران هم می توان دید و حتی نام بعضی از آنها را بخاطر سپرد ...

در قانون مجازات عمومی ، قانونگذار در ماده ۲۱۳ مقرر داشته است که هرکس نوشته ، طرح ، گراور ، نقاشی ، تصویر و یا بطور کلی هر شیئی دیگری را که عفت و اخلاق عمومی را جریحه دار نماید ، توزیع یا بمعرض نمایش افکار عمومی بگذارد ، به حبس تأدیبی از یک ماه تا یک سال محکوم می شود .

در ضمن بموجب ماده ۱۱ آئین نامه سینماها و موسسات نمایشی ، نشان دادن هرنوع صحنه ای که در آن روابط نامشروع زن شوهردار و یا فریب و اغفال دختران بنمایش گذاشته می شود ، ممنوع است .

کیهان شماره ۱۰۳۸۴ صفحه ۵

پژ مکتب اسلام

همانطور که روزنامه فوق سؤال کرده است ، این بار آیا این قانون عملی خواهد شد و یا به بهانه های مختلف تیغ سانسور برای بعضی فیلم های سکسی به مناسبت پاره ای ملاحظات ، کند نخواهد شد ؟!

ماههای آینده پاسخ این پرسش را خواهد داد گرچه پاسخ آن برای بعضی ، از هم اکنون روشن است .

آموزش پرورش کودکان استثنائی

سید کاظم مدرسی

پرورش و آموزش کودکان محروم

البته اگر با آموزگاران یا مدیران، صحبت کنید هیچیک نخواهند گفت که دارای این عقیده هستند، ولی رفتار آنان نشان می‌دهد که فکرشان در این مسیر است. عده‌ای از مدیران مدارس به خود اجازه می‌دهند که تعداد بیشتر از شاگردان را بعنوان عقب افتاده یا کند هوش به کلاسهای مخصوصی منتقل نمایند، و این کار را بخاطر خدمت به معلم و شاگرد و بالاخره جامعه قلمداد می‌کنند، و با وجود این باز هم معلمین شکایت دارند که فلان شاگرد استعداد ریاضی ندارد، یا قدرت یادگیری و پیشرفت علمی اش ضعیف است.

این نوع اظهار خستگی و نارضایتی و شکایت، نه تنها از طرف آموزگاران، بلکه از طرف پدران و خصوصا مادران نیز اظهار شده است، همه شکایت دارند، و به جای اینکه تصمیمی برای تحول نحوه، پرورش و

یکی دیگر از مسائل حساس و مشکلات در فرهنگ آموزشی جدید، مسئله پرورش و آموزش کودکان محروم است. حساسیت در این امر بحدی است که پرورش و آموزش این بیل کودکان برای بسیاری از موسسات آموزشی مشکل شده است.

علل این اشکال در این است که فشار فقر و محرومیت مادی و عاطفی، ذهن و روان اینگونه کودکان را دچار بحرانهای شدید کرده است.

غالباً آموزگاران و مدیران موسسات فرهنگی چنین می‌پندارند که کودکان محروم بعزت محیط فقر و نامساعد نیست که نمی‌توانند در جامعه پیشرفت کنند، بلکه اصولاً از نظر خصائص روانی عقب افتاده بوده و نقایصی دارند که ذاتی و طبیعی آنان می‌باشد.

و فعالیتها و فرصتها نیاز دارد و چگونه باید این فرصتها را تبدیل به عوامل بهبود در روحیه او نمود، در صورتیکه از قدرت استعداد حرفه‌ای او کاسته نشود. سوم، موضوع برخورد و رفتار معلمین است.

معلمین باید با روحیه‌ودید وسیعی وارد کلاس شوند، معلم باید درک کند که قیافه‌های گوناگون چه آنانی که با اشتیاق بسوی معلم می‌نگرند و چه آنانی که گرفته و عبوس هستند، همه را می‌توان امیدوار ساخت و بسوی پیشرفت و ترقی سوق داد، و از آنان افرادی مفید و منظم و مسئول ساخت اگر معلمین این حالت و روحیه را داشته باشند آنوقت در شاگردان، اثر خواهند گذاشت و آنانرا در فعالیت و یادگیری تشویق خواهند نمود و به زندگی بهتر امیدوار... همچنین معلمین نباید در مورد میزان همکاری اولیاء اطفال پیش‌داوری کنند زیرا میزان همکاری اولیاء با معلمین، بستگی به درجه صمیمیت و فداکاری آموزگاران دارد. باید این مطلب نیز روشن شود که مدارس شهری نیاز به دگرگونی دارند، و این دگرگونی ارتباط به موضوع و میزان تدریس ندارد، بلکه مربوط به روشها و امیدها و دید و روحیه و نحوه روابط بین معلم و شاگرد است هر اندازه وسائل و روشهای پیشرفته برای آموزش در اختیار باشد، باندازه محیط مناسب یادگیری اثر نخواهد داشت، محیطی

آموزش اینگونه کودکان در نظر بگیرند سعی می‌کنند با شکایت و جدا سازی، و طرد کودکان مسئله را راکد بگذارند، در صورتیکه یک مامور پرورش و آموزش چه در محیط خانواده و چه در سطح مدرسه وقتی با اینگونه کودکان سروکار پیدا می‌کند باید قبل از هر چیز به مسئله دید و برداشت خود از این خدمت توجه نماید.

عده بسیار کمی از مدبیران و آموزگاران به عامل محرومیت فرهنگی و تاثیر آن در شخصیت و رفتار توجه دارند متأسفانه غالباً آموزگاران و دبیران نالایق و کم تجربه به این مأموریت اشتغال دارند، خصوصاً در نواحی عقب افتاده، و معلمین با تجربه مایل به خدمت در این گونه مناطق نیستند اکثر معلمین اعزامی به محیطهای عقب مانده، دوره آموزش قبل از تعلیم راکه در فهم و درک روش آموزشی موثر است ندیده اند.

راه حل اولیه این مشکل این است اولیاء و مربیان باید وادار شوند، با تغییر روش، دید و نظری مثبت و موثر نسبت به اینگونه کودکان پیدا نمایند. اولین تغییر، تغییر فکر این قبیل آموزگاران، در موارد ارزشها و روشها و تجارب و اعمال تکراری گذشته است که باید از وجود آنان بیرون کشیده شود.

دوم که مهمتر است اینست که باید دید یک کودک محروم، به چند نوع تجربیات

و استاد یادآور شده ابتدا به شرایط دانشجو و سپس به شرایط استاد اشاره کرده است.

✦ شرایط دانشجوئی:

۱- دانشجو نباید به چیزی که او را از آموختن جدایی سازد بیندیشد.

۲- اظهار ناتوانی و خسواری و یا خودنمائی در تحصیل دانش خوب نیست،

یک دانشجو باید با اتکاء به نیروی ایمان و باری جستن از راهنمائیهای خرد، به کسب دانش بپردازد و در تزکیه " پاکسازی " خویش و رشد شخصیت علمی خود، تلاش کند.

۳- دانشجو باید هنگام یادگیری حقیقت جو، و همواره مدافع حق باشد.

۴- دانشجو نباید از یادگیری کوتاهی کند، و باید از سؤال و پرسش دریغ ننماید.

۵- دانشجو باید قبل از پرسش، کمی مکث کند و ناسنجیده سخن نگوید.

۶- دانشجو باید هنگام حضور در حوزه درس " کلاس " پاکسی و نظافت را رعایت نماید و شرایط ادبی و انسانی رادر نظر داشته باشد ...

✦ شرایط استاد:

۱- مشخص شدن صلاحیت علمی و اخلاقی استاد.

۲- استاد باید به دانش احترام بگذارد.

که احترام و علاقه عوامل، اصلی آن باشند. عبارت دیگر موفقیت در آموزش و

پرورش کودکان عقب افتاده بیشتر به گرمی و اشتیاق آموزگار و اولیاء و رفتار احترام آمیز

هردو بستگی دارد تا به وسائیل خاص آموزش. باید محیط تربیتی و آموزشی با

واقعیات نزدیک باشند تا افرادی که در این محیط پرورش می یابند بتوانند در جامعه به

فعالیت های مفید و بارور دست بزنند شاگردان هم باید ایمان داشته باشند که مهمترین

وظیفه آنان پیشرفت در تحصیل است.^۱ در فرهنگ اسلامی، آموزشها کلا

چه در سطح خانواده و چه در حوزه درس " مدرسه " باید زمینه ساز رشد و تکامل

انسانی باشند، بهمین جهت در این فرهنگ اولین اقدام قابل توجه مسئله روابط و ایجاد

روابط فرهنگی است، رابطه محیط خانه با مدرسه یا مدرسه با خانه، رابطه حسنه و دوستانه معلم

و دانش آموز یا دانشجو با استاد، رابطه انسان با علم، و در مجموع هماهنگی زمینه ها

است.

روابط فرهنگی اسلام در سطحی باز و مستقل، حقوق و مقرراتی مطرح کرده

است که از نظر ضرورت به قسمتی از آنها که مربوط به دانشجو و استاد است اشاره می کنیم

در این زمینه نظریات محققان شهید ثانی قابل ملاحظه است

شهید، سیستم آموزش فرهنگی و یادگیری را تحت شرایط خاصی برای دانشجو

ورفتار دانشجویان باشد و آنانرا بوسیله پند و اندرزهای نیکو راهنمایی نماید.

۱۱- استاد باید با شاگردانش

مهربان باشد و با نرمی و خوشرویی به سئوالات آنان پاسخ دهد، و در هنگام تدریس همه را در نظر داشته باشد.

آنانرا بلطف و محبت و دلسوزی خود جلب کند، از آنان با احترام نام ببرد و دانشجوی ممتاز را آنگونه که در خور اوست نوازش کند.

۱۲- هرگاه یکی از دانشجویان از

حوزه درس غیبت کرد، و غیبت او از حد متعارف تجاوز کرد استاد باید جستجوگر حال وی باشد علت غیبت از درس را بر سرش نماید، و در صورتیکه خبری از او نیافت کسی را به نیابت خود بخانه او بفرستد، و یا شخصا بدیدارش برود.

۱۳- استاد باید در کلاس درس،

شاگردان را با اسم و لقب بخواند و یکیک را مورد تفقد قرار داده، و با آنان به گرمی سخن بگوید و در حق آنان دعا کند.

۱۴- استاد باید با ملاطفت و

مهربانی و بازبانی ساده بدون تکلف و خود نمائی درسش را به شاگردانش بفهماند، و آنچه را که شایسته و درخور فهم آنان است بیان کند و مسائلی را که زمان فراگیری آن هنوز نرسیده است مطرح ننماید.

۱۵- استاد باید دانشجویان را بر

انجام و عمل درسها تشویق کند، و آنانرا

۳- گفتار و کردار استاد، باید با

هم هماهنگ گردد، اگر رفتار معلم یا استاد ناهنجار و ناهماهنگ باشد. در روحیه دانش آموزان و دانشجویان اثر سوء و نامطلوبی بجای می گذارد و دانشجویان به فساد و تباهی و آلودگی اجتماعی کشیده خواهند شد. زیرا استاد عالم بدون عمل مردم را نسبت به فراگیری متنفر و بدبین می سازد.

۴- استاد باید با صبر و شکیبائی

به خواسته های دانشجویان توجه کند و از تربیت و آموزش سالم و مثبت آنان، کوتاهی ننماید.

۵- استاد باید عقیده خود را بر

مبنای عقل و منطق و اصول شرعی بیان نماید و از ابراز حقیقت خودداری ننماید.

۶- استاد موظف است که در برابر

بدعتها و خلافکارها، علم خود را در مبارزه با آن نمودار کند.

۷- استاد باید دانشجویان را به

تدریج با مبانی اخلاقی و سنتهای رفتاری سالم آشنا سازد.

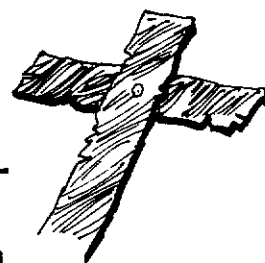
۸- استاد باید دانشجویان را

همواره به مطالعه و تحقیق در مورد رفتار با بزرگان ترغیب نماید و آنانرا به ارزش معنوی و اخلاقی دانشجویی آگاه سازد.

۹- استاد باید خواسته دانشجویان را

خواسته خویش بداند و در تأمین سعادت و موفقیت آنان کوشا باشد.

۱۰- استاد باید بدقت مراقب کردار



محببت در

مذهب کلیسا

چگونه مذهب کلیسا با این همه کشتارها سنگ محبت به سینه می‌کوبد؟
و چرا از فقدان مهر، اشک تمساح می‌ریزد؟

مسیحیت در ماسک محبت، خودنمایی‌های فراوانی کرد و از این سو، سودهای سرشاری نیز عایدش گردید. مسیحیت، مدعی محبت است و در تبلیغات گسترده و پر طمطراقش هم، همواره بسط و نفوذ آن را تا ژرفای دلهای مردمان خواستار شده است. ناگفته پیداست که از عوامل توسعه‌ی مذهب کلیسا و افزایش پیروان آن، اصالت و کلیتی است که این آئین برای محبت منظور گرفت، و تنها عامل نجات و رستگاری انسانها را نیز همان معرفی کرد، بدون آنکه کمترین اثر و ارزشی برای عمل‌قائل باشد. اینک باید دید که مسیحیت مبلغ و مدعی محبت، تا چه اندازه در عمل بدان پای‌بند است و تا کجا از نظر اخلاقی گفتارش را با رفتاری چشمگیر توأم ساخت؟

در کتابهای با اصطلاح آسمانی مسیحیت گاهی سخن از صلح و محبت به میان آمده است.^۱ اما متأسفانه تا کنون پیروان اناجیل به ندای آن گوش نداده‌اند و این دعوت‌های متناقض هیچگاه، مانع از بروز جنگ‌های سخت از جانب مسیحیان نشده است.

اینکه گفتیم ندای نقض شده صلح، تأثیری در طرفداران اناجیل نداشته، چون این کتابها در مورد محبت، و صلح و سازش نیز مانند همه‌ی مسایل دیگر دچار تناقض کوبی و تهافت در تعبیر شده‌اند.

مثلاً در انجیل متی برخلاف آنچه که از دیگر کتابهای با اصطلاح آسمانی مسیحیت پیرامون صلح و محبت نقل کردیم، با صراحت تمام از قول مسیح می‌گوید:

" گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را^۲

در انجیل لوقا هم نظیر این عبادت از مسیح نقل شده که گفته است
 "آیا گمان می‌برید که من آمده‌ام تا سلامتی به زمین بخشم، نه بلکه به شامی گویم
 تفریق را"^۳

بهر حال، اربابان کلیسا و حامیان اناجیل که اکنون هم در تبلیغات گسترده و جهانی خود سنگ طرفداری صلح به سینه می‌کوبند و ندای بسط محبت را اعلام می‌دارند نه تنها در هیچ عصر و دوره‌ای از بروز جنگهای خانمانسوز داخلی و خارجی جلوگیری نبودند که خود عامل خونریزی و آتش افروزان جنگهای جهانی هم بودند.

تاریخ، جنگها و آدمکشی‌هایی را ضبط کرده که شعله‌های سوزان و همه گیر آن به دست پدران روحانی و منادیان محبت مسیحی، افروخته شده است

جنگهای صلیبی

جنگهای صلیبی که قرن‌ها بدرازا کشید و بارها صفوف متخاصم از هم پاشیده و متلاشی شد، از جانب چه کسانی آغاز گردید؟ و برای چه منظوری این خون ریزی‌ها در چنان مدتی مدید ادامه پیدا کرد؟ آیا آتش افروزان جنگهای صلیبی (که از نام تاریخی آن نمایان است) جز اربابان کلیسا و پدران روحانی کسان دیگری بودند؟ و آیا با وجود آن همه خونی که حتی از انسانهای بیگناه ریختند باز هم می‌توانند در ادعای مهرورزی و محبت‌گیشی خویش صادق باشند؟

نخستین کسیکه آتش جنگهای صلیبی را برافروخت "پاپ اوربن" دوم، رهبر مسیحیان جهان بود. او که دارای مقام ریاست عالیه بر تمام روحانیت مسیحیت بود، مجمعی از رهبران مذهبی مسیحی در یکی از شهرهای فرانسه (کلمون)^۴ تشکیل داد. "پاپ اوربن" در پایان جلسات پی در پی که جهت اصلاح امور مذهبی مسیحیان و نجات مذهب مسیحیت منعقد کرده بود، با حضور گروه فراوانی از کشیشان و سردمداران کلیسا اعلام نمود که "باید پیروان مسیح به خاطر خدا و برای نجات "ارض اقدس" و "تربت مسیح" اسلحه بدست‌گیرند و با ساکنان فلسطین و سرزمینهای مقدس، وارد جنگ شوند"

وی در نطق آتشین خویش که بدینمنظور ایراد می‌کرد برای تشدید جنگ و دامن زدن به آتش کشمکشها و آدمکشی‌ها به این سخن مسیح نیز استدلال نمود که گفته بود "از خویشتن بگذر، صلیب خود برگیر و از دنبال من بیا" ۵.

تأثیر این سخنرانی مهیج، چنان قوی و سریع بود که فوراً مسیحیان حاضر، صلیبی از پارچه ترتیب داده به شانه خود دوختند و درحالی‌که فریاد "مشیت خدا چنین بود" می‌کشیدند، آتش جنگهای چندین قرن صلیبی را برافروختند. این پدر روحانی و مادی محبت انسانی! در تشویق ملل مسیحی به جنگ و آدمکشی، به همین اندازه قناعت نکرد هیچ که جهت گسترش دامنه‌ی جنگ، سفرهای متعددی نیز برای تجهیز قوای رزمی کرد و به عموم "اسقفها" و "کشیشها" بخشنامه و دستور صادر نمود تا در تشویق توده‌های مسیحی و تقویت نیروهای نظامی، به وعظ و تبلیغ آنان بپردازند و به "عوام الناس" وعده دهند که:

"هرکس در اردوکشی‌های صلیبی شرکت جوید، تمام معاصی و گناهانش بخشیده و آمرزیده خواهد شد و تا زمانی که جنگ ادامه دارد، زن و فرزند و اموال رزمندگان راه نجات "ارض اقدس" از هر نوع تعرض، مصون خواهد بود و در امان دیانت مسیح قرار خواهد گرفت. ۶

وحشیگری صلیبی‌ها در قسطنطنیه:

گفتیم تبلیغات گسترده پاپ و موعظه‌های سردمداران کلیساها جهت ترغیب ملل مسیحی، برای تصرف "تربت مسیح (فلسطین) آغاز شد، و تلاطم امواج وسیع و بی دریبی این تبلیغات، افکار و عقول مسیحیان را در ژرفای اقیانوس عظیم احساسات غرقه ساخت.

"پطرس ناسک" که یکی از پرشورترین یاران پاپ در شمال فرانسه بود، در مسیر تلاش‌های تبلیغی خود به هرجا که می‌رسید با خطابه‌های هیجان انگیزش آتشی به جان مردم می‌افکند و مرتب بر تعداد سپاهیان صلیبی می‌افزود.

در خلال این احوال بود که "قشون صلیب" تجهیز یافت به حکم پاپ، تاریخ ۱۵ اوت سال ۱۰۹۵ میلادی روز حرکت سپاه صلیب اعلام گردید، و قرار شد این قشون به چهاربخش مهم تقسیم شود و هریک مسیری در پیش گیرد و سرانجام همگی در کنار "قسطنطنیه" بهم برسند.

با آنکه در این اردوگشی هیچیک از پادشاهان و زمامداران سرزمینهای مسیحی نشین شرکت نداشتند، زیرا پاپ فیلیپ اول "پادشاه فرانسه و امپراتور "هانری چهارم" را "تکفیر" کرده بود "ولی در عین حال صفوف سپاهیان، در چهار بخش مهم و منظم به سرپرستی گروهی از فرماندهان کارگشته و کینه توز راه خود را بطرف قسطنطنیه آغاز کردند

ریاست عالیّه جنگ صلیب، در واقع بدست خود پاپ بود، اما وی اسقفی بنام "آدوماردومونتی" را به نیابت خود همراه اردوی صلیبی روانه نمود.^۷

این اردو در بین راه چه خرابکاری‌هایی که مرتکب نشد گرچه صلیبی‌ها در طی جنگهای متعدد، شکستها و پیروزیهایی را در پی داشتند، ولی حمله و وحشیانه‌ی پیروان اناجیل در قسطنطنیه روی اقوام خون ریز در تاریخ بشریت را سفید کرد.

قشون صلیب تقریباً بدون مقاومت از جانب مردم قسطنطنیه، این سرزمین را متصرف شد. چنانکه مورخ محقق "ویل آردوئن" می‌گوید "غنائم سپاهیان جنگی در این پیروزی به درجه‌ای رسید که افراد قشون، حساب طلا، نقره، ظروف جواهر، اطلس، حریر و بالابوش گرفته تا خز و سنجاب و لباسهای فاخر را گم کردند.

وی می‌گوید: از ابتدای آفرینش عالم تا کنون هیچ شهر تا این اندازه ثروت نداشته است. هرکس از سپاهیان، بدخواه خود جا گرفت و جا برای احدی کم نیامد. از این افتخار و نیز از ذوق نعمت خداداده قشون صلیب در پوست نمی‌گنجید، زیرا کسانیکه به فقر و مسکنت زندگی گذرانندند اکنون به ثروت و عزت رسیده بودند.^۸

در تاراج قسطنطنیه قشون صلیب مانند اقوام جاهل با این شهر و ساکنان آن رفتار کرد. مثلاً مرمرها را خرد نمود "و آثار مستظرفه" را شکست و تا سیم وزر و سنگهای گرانقیمت آن را با خود ببرد. مجسمه‌های مفرغی را که شاهکار هنرنمایی قدیم بسود ذوب کرد تا از سکه‌های آن پول کافی بدست آورد. از "آثار متبرکه" و ظرفیه‌ای که صلیبی‌ها بعد از غارت سال (۱۲۰۴ م) از قسطنطنیه آوردند در "ونیز" و بعضی دیگر از بلاد مغرب زمین دیده می‌شود.^۹

انجیل بدستان مهاجم، در طی راهشان بسوی فلسطین، ضمن کشتارها و خرابی‌ها و تحلیل نیروهای انسانی، پس از سه سال سرانجام چشمشان را بادیدن بیت المقدس روشن کردند. قشون صلیب بعد از آنکه دروازه‌های فلسطین را به روی خود باز دید

وارد شهر شد ، خون ریزیهای وحشتناکی را براه انداخت . .

"گود فروآروبویون" که یکی از سرکردگان سپاه صلیبی است در طی نامه‌ای که برای پاپ نوشت ، میزان خسارات و جنایات و حدود خونریزیهای رزمندگان قشون را بخوبی می‌نمایاند ، وی خطاب به پاپ می‌نویسد

اگر می‌خواهید بدانید با دشمنانی که در " بیت المقدس " بدست ما افتادند چه معاملهای شد ، همینقدر بدانید که کسان ما ، در " رواق سلیمان " و " معبد " در لجمای از خون مسلمانان می‌تاختند و خون تازانوی مرکب می‌رسید .

"آلبرماله" می‌گوید عموم روایات تاریخی برقتل عام مردم فلسطین شهادت می‌دهد . و از نامه‌ی "آروبویون" نقل می‌کند که ده‌هزار مسلمان تنها در معبد قتل عام شد و هرکس در آنجا راه می‌رفت تا بند پایش را خون می‌گرفت . . از کفار هیچکس جان سالم بدر نبرد و حتی زن و اطفال خردسال راهم معاف ننمودند . . پس از کشتار نوبت به غارت رسید ، کسان ما چون از خون‌ریزی سیر شدند به‌خانه‌ها ریختند . و هرچه بدستشان افتاد ضبط کردند هرکسی (چه فقیر و چه غنی) بهرجا وارد می‌شد آن را " ملک مطلق " خود می‌دانست . . . و این رسم چنان جاری و عمومی بود که گوئی قانونی است که باید مو به‌مو رعایت شود . . . ۱۰

آری ، هدف مسیحیت از آن‌همه قتل و غارت و تحمل مشقت این بود که فلسطین اسلامی را به تصرف خویش درآورد و سپس برخلاف مبانی اخلاقی و آداب انسانی مسلمانان را زیر شکنجه و فشار قرار دهد هنوز هم ، بدین نیت شوم در پرتو اتحاد نامقدس با صهیونیسم بین‌المللی جامه عمل می‌پوشانند درحالیکه مسلمانان در گذشته با مسیحیان و یهودیان این دیار برادر وار زندگی می‌کردند .

۱- در رساله پولس رسول به رومیان " باب ۱۳ جمله ۸ می‌خوانیم که:
" مدیون احدی به چیزی نشوید جز به محبت نمودن با یکدیگر ، زیرا کسیکه دیگری را محبت نماید شریعت را بجا آورده باشد "
و نیز در انجیل آمده است
" خوشا به سعادت آنان که برقرار کننده صلحند " بنقل " درباره مفهوم انجیلها " ص

۱۸۸

۲- انجیل متی باب ۱۰ جمله ۳۴

۳- انجیل لوقا باب ۱۲ جمله ۵۱

۴- CLERMONT

۵- تاریخ البرماله قطع جیبی قسمت دوم ص ۲۵۱

۶- تاریخ البرماله قطع جیبی قسمت دوم ص ۲۵۱ ۷- همان مدرک ص ۲۵۲

۸- البرماله ج ۲ ص ۲۶۵ ۹- همان مدرک ص ۲۶۵ ۱۰- البرماله قسمت دوم ص ۲۵۲

مهدی هادوی
قاضی و رئیس اسبق دادگستری قم

وضع اشفاک تعلیمات دینی در مدارس

سیاس خداوندی را سزااست که در اولین آیاتی که بدانوسیله پیامبر اسلام را برای هدایت خلق برگزید دستور خواندن داد و مقام قلم را ستود " بخوان، پروردگار تو که بوسیله قلم آنچه را که انسان نمیدانست بدو آموخت بزرگوارتر است " و هیچ مکتبی همانند اسلام دستور آموختن نداده است تا آنجا که دانش آموختن را واجب کرد و مرگب دانشمندان را از خون شهیدان برتر دانست.

آنچه انگیزه آن شد که اندکی با شما سخن گویم آنست که دیروز عصر آنگاه که دخترم به منزل بازگشت پرسید که آیا اسلام گوشت خوک را حرام کرده است؟ گفتم چنین است، باز پرسید که آیا این حکم در قرآن آمده است؟ پاسخ دادم بلی. گفت: امروز خانم دبیر ما می گفت که حرمت گوشت خوک در قرآن بیان نشده است، و پیامبر اسلام از جانب خود آنرا حرام کرده است ولی اکنون که با وسائل علمی گوشت خوک را (که دام آن در دو محیط بهداشتی پرورده شده باشد) معاینه می کنند آنچه عرضه می گردد سالم و بیضرر است و بنابراین در حال حاضر تحریم آن دلیلی ندارد.

بی پرده بگویم که در برابر گفتارش بسختی شگفت زده شدم پرسیدم این خانم مسلمان است؟ گفت چنین مینمایند باز پرسیدم دبیر چیست؟ پاسخ داد تعلیمات دینی. گفتم: سبحان الله! او چگونه چیزی را که خود از آن بی بهره است درس میگوید و در راستگویی پیامبران خدا تردید دارد.

خانم محترم!

چون پاسخگوئی به سخن شما تکلیف دینی من است ضمن معذرت خواهی -

از جهت اینکه ممکن است شما را ناخوشایند باشد - عرضه می‌دارم که برگفتار شما دو ایراد است نخست آنکه، آگاه نیستید که پیامبران خدا چگونه باید باشند و دیگر آنکه قرآن را - که ظاهراً کتاب دینی شماست حتی یکبار نیز نخوانده‌اید و با این مراتب مساله آموزش صدشاگرد شده‌اید و ما پدران و مادران می‌خواهیم که فرزندانمان براهنامه‌ای شما دیندار گردند و این اجتماع بشما چشم دوخته است تا نوباوگان‌ش را با صفات عالیہ اسلامی و فضائل اخلاقی و دور از بی‌بندوباری و هوسبازی بارآورید .

چنان این گفتگو مرا شگفت زده کرد که نمیدانم چه بنویسم و بر که ایراد کنم آیا کسی را مقصر بدانم که شهادت اخلاقی ندارد و تدریس آنچه را که از آن آگاهی ندارد می‌پذیرد؟ آیا او نمیداند که فراگیری هر علمی نیازمند مقدماتی است . یا بر آنکس خرده گیرم که شمارا آگاهانه براین کار گماشته است و از دین درآمد می‌جوید و یا بازرسان آموزشی را مسئول بدانم که وظیفه میگیرند و وظایف را بغراموشی می‌سپارند . جزاین نیست که همه اینان مسئولند و ما پدران و مادران نیز که بی تفاوت از کنار این مسائل میگذریم . ولی مسئولیت پدر و مادر کمتر است زیرا وقتی استاد نداند از پدر و مادر چه انتظاری می‌توان داشت .

خانم دبیر!

با توجه بسخن شما ناچارم پیشگفتاری را که - می‌کوشم بسیار کوتاه باشد - بیاغازم که آیا اساساً دین برای انسان لازم است یا نه و اگر لازم است تا چه میزان ؟ آیا به اندازه فیزیک یا شیمی یا ادبیات کمتر یا بیشتر؟ من از گفتار شما چنینی - درمی‌یابم که اگرهم آنرا لازم بدانید ارزش آنرا اندک بحساب می‌آورید هم شما و هم کارگزاران آن مدرسه . زیرا اگر چنین نبود نه آنان شمارا نامزد اینکار می‌کردند و نه شما آنرا می‌پذیرفتید .

درمورد ارزش دین بگویم که ممکن است کشوری دارای متخصصان برجسته در شئون آموزش و پرورش و پزشکی و مهندسی و جهات دیگر باشد ولی اگر آنان تربیت دینی نداشته باشند دزدانی با چراغ خواهند شد که کالای گزیده می‌جویند و افکار را فاسد می‌سازند . آنکس که دبیر است جوانانی را که در مدرسه ملی و دولتی هستند بیک چشم نمی‌نگرد و برای هر کدام نوعی تدریس می‌کند پزشک پول بیمار را می‌جوید نه درمانش را و مهندس سنگ خویش بر سینه می‌زند گرچه از ساختمانش سنگ روی سنگ بند نشود .

ارزش دین با علوم دیگر قابل قیاس نیست . هرکس ممکن است علمی را فرا

گیرد اما دین همه آنها ضروری است و الا علم در راه اصلاح جامعه به کار نخواهد رفت. دین است که علم را در راه خیر و صلاح و پیشبرد جامعه بکار می برد. علم خود رنگی ندارد و بکار برنده به آن رنگ می دهد و آنرا در اصلاح یا فساد بشریت به کار می گیرد.

ممکن است چون برخی دیگر بیندیشند که اخلاق هم این وظیفه را انجام می دهد اما بدانید که دین، اخلاق را هم در بر می گیرد منتها وقتی در حوزه دین است دارای ضمانت اجرائی یعنی افراد دیندار خود را مقید بر رعایت اصول آن می دانند اما آنکس که دین ندارد برای اخلاق ضمانت اجرا نمی شناسد و بنابراین در صورت اقتضا عدول از اصول آن براو اشکالی ندارد گذشته از اینکه گاهی نوعی اخلاق در مساله ای نظری مخالف دین دارد مانند اینکه ممکن است اخلاق، کشتن بیماری را که مردنی است جایز بدانند و استدلال کند که از درد و رنج آسوده می گردد ولی دین بهیچوجه کشتن انسانی را روا نمیدارد و علاوه بر این اخلاق در جوامع مختلف ممکن است بنا بر مصالح ظاهری افراد متفاوت گردد مانند آنکه دانشمندان بعضی از کشورها تبعیض نژادی را بر خلاف اصول اخلاقی نمی دانند و بر آن استدلال می کنند.

— اسلام میخواهد انسان بسازد — انسانهای دانشمند. اگر دانشمندی انسان نباشد نه تنها مفید نیست بلکه خطرناک است و باز درباره اخلاق بیفزاییم که اگر صرفاً جنبه انسانی داشته باشد و از اغراض و مطامع ناآگاه و آزمندان بدور باشد از دین انفکاک ندارد. غرب زدگان اگرچند لحظه ای ساحل تایمز را بنگرند یا چند روزی برینگ دنیا بگذرند و بوئی از مکتب های تازه برند چون از دین اصیل خویش بیخبرند پندارند که دین دامی بیش نبوده و اینک آب حیات را یافته اند و این از دانش اندک آنهاست که گفته اند علم ناقص از بیداشتی خطرناکتر باشد ولی آنان که در میان همان تمدن پرورش یافته اند ولی دانش در وجودشان موج میزند اینچنین کودکانه قضاوت نمی کنند " کرسی موريسن " رئیس آکادمی علوم نیویورک در آخر کتاب " راز آفرینش انسان " میگوید " حس احترام و صفات عالی و کرامت نفس و تمسک بقوانین اخلاقی و خلاصه آنچه که لازمه روح شریف انسانی است محال است با بیدینی و خدانشناسی در آدمی پرورش یابد. بدون ایمان تمدن نابود می شود و نظم و ترتیب مختل می گردد و خویش داشتن داری و آزادگی از جهان رخت برمی بندد و اهریمن بدکردار بر عالم چیره می شود... " و همین است که اکنون آثار آنرا در می یابیم "

اما در مورد گوشت خوک باید بگویم که آنچه درباره بی ضرر بودن آن فرموده‌اید برخلاف واقعیت‌های علمی است. در حدود ۱۵ سال پیش در شهر مونیخ یکی از دوستان دوره دبیرستان را که پزشک جراح مغز بیمارستان دانشگاه مونیخ بود ملاقات کردم و همین مطلب را از او شنیدم و توضیح می‌داد که اکنون با وسائل جدید علمی گوشت خوک کاملاً معاینه می‌شوند. و با اطمینان از سلامت آن عرضه می‌گردد گفتم چنین میانگرم که آنچه گوشتی درست و بی‌خدشه است ولی آیا در تمام جهان این وسائل فراهم است در آسیا، در آفریقا، در اقیانوسیه و حتی در برخی از نقاط همین اروپا؟ گفتم نه گفتم آیا در تمام ادوار این وسائل در این کشور بوده است گفت نه گفتم فانونسی که خداوند وضع می‌کند برای تمام ادوار و برای تمام مردم است قوانین بشری نیست می‌خواهد چنین باشد و هدفش تامین منافع اکثریت است و اقلیت نمی‌تواند و حق ندارد بعنوان اینکه بزبان اوست از اجرای آن استنکاف کند یا راه فرار بجوید و افزودم تازه آنچه گفتی مربوط به جبهات مادی گوشت این حیوان است آیا تو میدانی هر غذایی دارای آثار معنوی نیز می‌باشد و بی‌مبالاتی خوک از نظر جنسی امری ثابت می‌باشد و اسلام در تحریم این گوشت به تمام جهات نظر داشته است جهاتی که ممکن است ما اکنون از آن آگاه نباشیم و با پیشرفت بیشتر علم از آن آگاهی یابیم همانطور که از وجود تربیشین در گوشت خوک سابقاً آگاهی نداشتیم.

آنچه گفتم سخنم در آن روز بود اما امروز در این زمینه دانش پیشرفت‌های تازه‌ای کرده و آشکار گردیده است که مراقبت‌های بهداشتی توفیق کافی نیافته است آنچه که در زیر می‌آید گزارشی از منابع آمریکائی است که در صفحه ۱۰۹ جلد سوم کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها آمده است.

"اغلب سازمانهای بهداشتی گزارش‌هایی از اطباء در باره بیمارانی که شدید به بیماری مرسوم به تربیشینوزیس مبتلا هستند دریافت می‌کنند و اکنون این گزارش‌ها تا حدی حکایت از این می‌کند که این بیماری جنبه اپیدمی یافته است یعنی موارد این بیماری به مراتب بیشتر از آن است که قاعدتاً در جامعه باشد."

تربیشینوزیس بیماری است که ناشی از کرم کوچک موئی شکلی است که خود از انواع کرم‌های گرد است این کرم دوره زندگی خود را در بدن خوک و برخی حیوانات دیگر می‌گذراند. هر چند هر پستاندار ممکن است با خوردن گوشت خوک آلوده، خود باین مرض مبتلا شود. ولی حساسیت انسان از این جهت به مراتب بیشتر است، بعنوان مثال خرس با خوردن اجزای بدن خوک مانند روده به آسانی آلودگی یافته و شکارچیان

و افراد دیگری که گوشت خرس آلوده را مصرف نموده اند بنوبه خود باین بیماری مبتلا شده اند .

معمولا انسان در اثر خوردن گوشت خوک که بنحو کافی پخته نشده است به این بیماری مبتلا می شود کسی نمی تواند مدعی باشد گوشت خوکی را که مصرف می کند کاملا پخته شده است زیرا هم اکنون مواردی از تریشینوزیس ناشی از خوردن گوشت خوک دیده می شود که بظاهر قبلا آنرا با وسائل مدرن بنحو اطمینان بخشی پخته بودند .

یک مطالعه بر مبنای اتوپسی نشان داده است از ۲۵ میلیون مردمی که این انگل را در بدن خود نشو و نما داده اند تنها دسته ای از آنها علائم بیماری را به نحو بارز بالینی نشان داده اند ولی هزاران مورد بیماری از نظر پزشکان ناشناخته مانده است .

همچنین تخمین زده شده است که از ۲۵ میلیون نفر مردمی که آلودگی آنان با اتکاء پیداشدن این انگل در عضلات بدن و اغلب در دیافراگم ثابت شده است ۱۶۰۰۰ نفر بیماری را بنحو مشخص و واضح در کلینیک نشان داده اند که از این عده ۵٪ بجهت شدت آلودگی درگذشتند .

تا اینجا ترجمه مقاله بود . اینست وضع بیماری ناشی از خوردن گوشت خوک در کشوری که از لحاظ بهداشتی و علمی و صنعتی پیشرفته ترین کشور جهان است . این کشور که در حدود ۲۰۰ میلیون جمعیت دارد از هر هشت نفر یکی مبتلا به بیماری تریشینوزیس می باشد و مسلما چون میلیونها نفر نیز گوشت خوک مصرف نمی کنند نسبت مبتلایان بمصرف کنندگان بسیار بیش از نسبت مبتلایان به جمعیت است با این وصف سرکار عالی خانم دبیر تعلیمات دینی اسلام فتوی می دهد که خوردن گوشت خوک زنیانی ندارد و در اسلام هم حرام نشده است .

اما درباره حرمت گوشت خوک باید آگاهتان سازم که در قرآن چهاربار بحرمت آن تصریح شده است یکی در آیه ۱۷۳ سوره بقره "إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ" یعنی محققا خداوند مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که به اسم غیر خدا کشته باشند بر شما حرام گردانید و دیگر در آیه ۱۴۵ سوره انعام: "قُلْ لَا أُجِدُّ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ فِسْقًا أَهْلَ لغيرِ اللَّهِ" یعنی بگو ای پیامبر در احکامی که بمن وحی شده من چیزی را که برای خوردندگان طعام حرام باشد نمی یابم جز آنکه حیوان مرده باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک پلید است و یا حیوانی که بدون ذکر

اخبار جهان اسلام

اخباری که از نقاط مختلف جهان می‌رسد همه حاکی از پیشروی اسلام در این نقاط است که نمونه‌هایی از آن را ذیلاً مطالعه می‌فرمایید:

افتتاح مرکز اسلامی در بروکسل

در ماه مارس سال جاری در بروکسل یک مرکز جدید اسلامی افتتاح خواهد شد همانطور که جراید و بخش اطلاعات اتحادیه جهانی اسلام در "مکه" اعلام نموده اند این مرکز جدید شامل یک مسجد، یک کتابخانه مدرن، و یک سالن کنفرانس و سخنرانی خواهد بود. عربستان سعودی هزینهء ساختمانی این مرکز را به میزان ۷ میلیون دلار تأمین خواهد کرد.

در حال حاضر در بلژیک یعنی در کشوری که اسلام، کلیسای مسیحی و جوامع یهودی از طرف دولت بطور یکسان برسمیت شناخته شده اند ۱۲۵ هزار نفر مسلمان زندگی می‌کنند از این عده ۲۰ هزار نفر ساکن بروکسل هستند.

طبق اطلاع در این زمینه دولت بلژیک چند روز قبل در مدارس دولتی برای کودکان مسلمان درس فقه اسلامی را در برنامه درسی مدارس گنجانیده و آنرا به رسمیت شناخته است.



توسعه اسلام در ژاپن

دکتر صالح مهدی یکی از سخنگویان جمعیت اسلامی ژاپن طی مصاحبه ای با روزنامه پاکستانی "داون" چاپ کراچی، اظهار داشته: در سالهای اخیر توسعه دین مبین اسلام در ژاپن بسیار ثمر بخش بوده است.

از آغاز کار گروههای مذهبی در ژاپن

افزوده می شود به عبارت دیگر در کشورهای غرب اروپا دین اسلام به یک عامل مهم اجتماعی تبدیل می گردد و به همان مرتبه ای که از چندین قرن قبل در کشورهای شرقی اروپا دارد دست می یابد.

اغلب کشورهای اروپائی به کندی متوجه این امر شدند و آنها غالباً در مورد این تحول بی اطلاعند و یا اطلاعات ناصحیحی در دست دارند از این رو هدف اصلی این گردهماییها آگاهی کلیساها در مورد موقعیت اسلام در اروپای امروز است طبق نظریه کا.ا.کا. در این جا ترغیب کلیساهسا جهت کسب نظریه جدید پیرامون مسلمانان و برداشتن قدمی در جهت کوششهای مشترک در راه صلح و عدالت بشری ه امری پسندیده است.



مدرسه عالی اسلامی در سری لانکا

در پایان ماه فوریه مدرسه عالی اسلامی در کشور سری لانکا با افتتاح یک پرورشگاه مدرن و یک پرورشگاه ایتم و ابسته به آن کار تدریس خود را بطور کامل آغاز خواهد کرد.

یعنی از سال ۱۹۶۰ تا بحال ۲۵ هزار نفر ژاپنی بدین اسلام گرویده اند. مجموعاً تعداد مسلمانان کشور ژاپن به بیش از ۳۰ هزار نفر رسیده است.

طبق اظهارات دکتر صالح اغلب اعضای جوامع اسلامی ژاپن از طبقه متوسط و بالای اجتماعند بین این عده بویژه سیاستمداران بنام روسای بانکها صاحبان موسسات صنعتی، بازرگانان و هنرمندان مشهور دیده می شود.

گسترش اسلام در اروپا

از تاریخ ششم الی یازدهم فروردین سال جاری در "زالسبورگ" گردهم آیی اطلاعاتی کنفرانس کلیساهای اروپا با علامت اختصاری "کا.ا.کا." پیرامون مسیحیان و مسلمانان در اروپا برگزار خواهد شد. کا.ا.کا. در یک خبر مطبوعاتی اشاره می کند که امروزه در فرانسه تعداد مسلمانان دو برابر تعداد پروتستانهاست و در رم مسجدی بزرگ در دست ساخت است و علاوه در نزدیکی مقر شورای جهانی کلیساهای در "ژنو" به تازگی یک مسجد جدید و یک مرکز آموزشی اسلامی افتتاح شده است.

در آلمان فدرال، بریتانیا و دیگر کشورهای اروپائی به مرور زمان بر تعداد مسلمانان

بقیه : خطاه اجتماعی ۱۴۰۰...

زندگانی امام ، در دوران خلافت بپردازیم . و این بخش از حساسترین بخش های
زندگانی امام (ع) می باشد .

- ۱- یَا بَنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ (سوره یوسف آیه ۶۷)
- ۲+ سوره بقره آیه ۲۷۴ کسانی که اموال خود را در راه فقره شب و روز ، پنهان و آشکار
انفاق می کنند .
- ۳- مَنْ أَعْتَقَ عَبْدًا مُؤْمِنًا أَعْتَقَ اللَّهَ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ بِكُلِّ عَصُوٍّ عَصَا لَهُ مِنَ النَّارِ . الروض
ج ۲ ص ۱۸۱
- ۴- امام صادق (ع) می فرماید: إِنْ عَلِيًّا أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ كَدِيدِهِ فَرُوعٌ كَافِي ج ۵ ص
۷۴ و بحار الانوار ج ۴۱ ص ۴۳
- ۵- مدرک سابق
- ۶- مَا فِي الْأَعْمَالِ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الزَّاعَةِ (بحار الانوار ج ۲۳ ص ۲۰)
- ۷- یک " سَق " شصت " صاع " و هر صاع تقریباً یک من است .
- ۸- مناقب ج ۱ ص ۴۲۳ ، بحار الانوار ج ۶۱ ص ۳۳
- ۹- فروع کافی ج ۷ ص ۵۴۳ و سائل الشیعه ج ۱۳ ص ۳۰۳
- ۱۰- وَحَقَّرَ بَارَأَ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ وَالْكُوفَةَ مناقب ج ۱ ص ۳۲۳ بحار الانوار ج ۴۱ ص ۳۲
- ۱۱- مدرک سابق
- ۱۲- کشف المحجبه ص ۱۲۴ بحار الانوار ج ۴۱ ص ۴۳
- ۱۳- وسائل الشیعه ج ۱۳ ص ۲۹۲ کتاب "الوقوف والصدقات"
- ۱۴- وسائل الشیعه ج ۱۳ ص ۳۰۴
- ۱۵- مدرک سابق ج ۱۳ ص ۳۱۲-۳۱۴

مایه افتخار من

امیر مؤمنان (ع) می فرماید:

إِلَهِي كَفَانِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا وَكَفَانِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا

خداوند! برای من این افتخار بس که تو پروردگار من باشی و عزت

من همین بس که بندهء تو باشم

نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۲ ص ۲۵۵